

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228858

UNIVERSAL
LIBRARY

کچھ

درباب

اختلاف اہل عالم و اسباب
تنازع در میان فرزندان خردم

بزرگمہیر دودی منہاسی

۲۳

تمهید

شکایت از بعضی اهل اسلام و در واقع فوسن حال تابانیت

شیخ سعدی علیه الرحمه بهمنقصد و بخواه سال بیشتر فرمود "یا وفا خود نبود
در عالم یا کسی اندرین زمانه نگرود" درین شکل مینیت که درین مدت
پیوسته مسلمانان رو بنشین داشته اند و اگر هر روز یک درجه تنزل کرده باشند
هدایت هفتصد سال تا چه اندازه باید بنشیند و حالت بیوفائی آنها اذون
چه باید باشد - درین موقتی که بنده بجاقت و جنون خود دنبال فکر محال و خیال خواب
خیالی افتاده ام که کاری کنم مشایخی بحکم موحی فی اهل ملت من شود دیده ام که واقعا
این امر امر محال و غیر ممکن است و اهل اسلام تا قیامت این خواستگفت بیدار نخواهند
و ازین حال هر موقتی بهتر نخواهند گشت + برخلاف من خود را ذلیل و خوار و بی نشان کرده
و هزار صفت نامحمود متصف ندیم که سخت گو در دستخوردش نام دهنده بوده ام و بسیار
ناخوارم از مردم دیدم - ولیکن همیشه شکلی مینیت که عجز و بیعت یعنی زبان قریب چراغ دولت
سلام خواهد شد و فقط نامی از آن باقی خواهد ماند و تمام مسلمانان سخی خواهند شد -
بدیستی و تحقیق بند بجز برسانیده ام که اگر آشنائی اهل اسلام از سلام و علیک سرزنی
قادر کنند در میان دو کس که بطعام بصورت انسان و مرد باشند معلوم میشود که ادا اینها
پستان مینمند - فرضا دو کس در راه ملاقی شدند و سلام و علیک کردند اگر زید و را
گیر سلام مرا به بکر رسان احتمال کلی میبرد که گاهی آن سلام را عمر و زساند بکده یقینیت
که می رساند - چون معالیه دو کس فقط برسانیدن یک سلامی اینسان باشد در امور
دیگر چه خواهد بود ظاهر است - اگر بنده شرح محاملات خود را با خلق عالم و خصوصاً خلق
این شهر عبرت بیان کنم هیچکس عبرت نخواهد گرفت بلکه برخلاف از بنده خواهد
تسلیت - بر قول و عهد و پیمان و تدین و امانت داری اکثری اعتماد نیست خواه
جهت آبادی باشند خواه هندوستانی خواه ایرانی خواه مجازی و خواه عراقی - خواه
امر باشند خواه فقرا و باشند خواه پادشاه باشند و حال که بکشت ما نادر -

آب دهوی ملک چنین است جان من گر صد هزار شکوه کنی بی اثر بود
 این حال بیشک از اثر یک طبیعتی است و در نه کدام کس خوف بجز بر بود

احتمال بسیار کمی دیگر هم می رود که بسیاری ابتدا چون بنده صادق القول رسته باز بوده
 ولی آنها نیز با دیگران معامله داشته اند و چاره جز آن ندیده اند که مزاج خود را تغییر
 دهند و چون دیگران شوند چنانچه بنده را نیز همین اراده است چرا که بدون دورگی و
 دغدغه امر نمی گذرد و کاری صورت نگیرد +

عرض در علم جنون و سودا که بنده تحت الکاکی می کشم در روده زار تخمی هشتم
 از جمله شکلاتین است که غالب مع م زبان بنده را نینداند و بخوبی نمی فهمند با وجود آنکه
 اکثر صاحب دعوی اند لکن مگر خیال کرده ام که نوشتجات خود را در دو ترجمه کنم - حالا
 مشکل این است که ترجمه کننده از کجا آرم - گاهی با خود اندیشیدم که خود ترجمه کنم
 اگر چه ارد و بخوبی میدانم چرا که اگر هندی با بر اردوی من خنده زنند چه قیمت
 دارد من هم بفارسی بنده میا خنده منم مثلاً یکی از بزرگان آنها طوری نوشته
 "سلطنتش زرد در پنجه شبگیرن و الفکتش رم از طبع آهو ربا"

و این فارسی با هیچ ایرانی بازاری پسندی کند - باز خیال کردم که اگر اردوی خوب شد
 البته بهتر است - باین خیال در اواخر ماه رجب این اوراق در میان بخشش کس از آنها باز
 خود نفیتم کردم و هر یک چند صفحه دادم - ابتدا چند صفحه شخصی دادم که دعوی
 دوستی میند و بعد بچند کس دیگر دادم و از آنها کس پس از انقضای زمان بسیار تقاضا
 بپستار تا اواخر ماه رمضان نیت های خود را عنایت فرمودند - یکی دیگر از آنها تا روز
 این فرمود ولی معلوم نیست که مرحمت فرمود یا راه سفر آخرت بمورد - پس از تقاضای
 بسیاری یکی از حریفان او (هذا پدرش را با ما مرزاد) اصل مسوده آنرا پیدا کرده و پس از
 ولیکن رفتن اولین که حدیث ترفیق خریدار و تا این وقت که روز ۱۳ ذی حجه است آن
 اوراق بنده (چه اصل آن و چه ترجمه آن) و بکل بنده تمام کیفیات متعلقه این فقره
 و کوشگو و رسل در رسائل با این بزرگوار را در اینجا درج نمی کنم و انصاف میخواهم از صاحبان
 انصاف که تا چه حد شخص بچیده خاطر می شود و بر آن میشود که بد بگویم و دم نبرایسد -
 حلی فاده نیست "خوی بد طبیعتی که گشت" خود باقیاتش از دست است - بجز

خواه گفت آقا صاحب جان بفرمائید خلافت عده منوم دل بیمار بودم و بهر از مرض گرفتارم و بنویس
میدانم که ابراهیم و نیراد بصدقت قرین بنیند - چون از دیگر فارما یا شس حاصل است
باید دعا کرد شاید که از دعا امراض این بیمارگان شفا یابند -

یکی دیگر از شکلات راه شرقی ما مسلمانان این است که فرضاً بنده کتابی را بنویس
طبع کنم و از بعضی از بزرگان عالی مقدار بدی بخواهم که ام و هر یک مبلغی را نوشته که
بهر جهت طبع آن کتاب - اگر می از این اشخاص چندان ایضا میدهند که بزرگ دروغی آید و اگر
نه بدیده نوشته اند غالباً هستند و دیده آن بکراهی آید و شد صرف شده در پیش آن
و سرگشته و بعضی اوقات هم بنده مجبور شده ام که عطای آنها را بقای نامبارک آنها
بخشم - اگر شکایت نویسم جمعی میگویند دردی صاحب نام میگوید مردم و عاقبت الامر این
اشخاصی که قابل دشنام هم نیستند پروا نمی دارند چرا که جای در دیده ندارند - ولی چون
بنظر بنده چنین میرسد که این اشخاص شوخ چشم با من شوخی میکنند من هم بر آن میفهم
که با آنها شوخی کنم - من همیشه گفته و نوشته ام که اگر این اشخاص چندان ایضا میکنند
که با وجود دخط و دعه اراده دادن ندارند بهترین است که اول دستخط نکنند - از آنجا
شخص دیگری هست که او هم درد فقر حسابی در او بزرگ مردان علی است که چنان جواب قهقهه
مردان علی را بخدمت او دادم کفتم " دور خون گذشت و دینت است " گفت ذاکر
صاحب چند روز دیگر بیاید هم ده هنوز نداده - یکی دیگر زرگوار است که ابتدا اول
تعلقه را بود حالا بالانش عوم شده و خطاباً توانی هم یافته - و کان دنگ دیگران هم
هستند و بهر حال بنده چشم از رعایت این بزرگان می پوشم و لیکن سزای آنها را در
کنارشان نخواهم نهاد -

عرض دیگر بخدمت چنداد بندگان این است که کتابی که موسوم است به " اسباب ترقی
و تزلزل مسلمانان " و آن زرگواران بعد طبع آن چندا داده عواقب خندی در طبع آن واقع
شد که ذکر آنها لزومی ندارد و لیکن آخر الامر خواهیم که حکومت این رهت علم از آن
مسلمانان نیز رستمی حاصل کرده بطور کاملت آن کتاب طبع کنم و این خط را
از نواب محسن الملک کردم که آن زرگوار که گاهی برای منده کاری منزده بود این کار را
هم ناتمام راکرده به عیالک شریف برد و بنده شکر گذارم که این کار به است انجام

بندت رفت - کتاب مذکور کما یجبهه فاخته بعضی از حجابان گرام در ستاد شده است که پس از آنکه
و شفیع و ملک و صلاح سرکار نیز مدعی بفرایند - خلاصه این کتاب در صحیح است بدانیم یاد
در بیت الهی دارم و از وجود و عدش بکلی بیخرم اگر مفقود نشده و دست بنده افتاد
خواه سرکار مدعی نماید و خواه مدعی نماید هر نحو که باشد طبع خواهم نمود و بکرم در بیان
خود حصه آنها را خواهم داد و اگر کتاب مفقود شد هر نحو که باشد از آنها را مسترد
خواهم نمود که نگویند ز ما را حرد بهانه طبع کتاب - فی نهایت شرمند ام ولی حکم من
بجز حرم تمام خلق این رایست معذوم که وعده خلافی کنم - خدا کند که اول قائلانی
که درین بجهت جو جاری میکنند در بند و بست توفیق و تغل در امور باشد -
در ختم این بنام عرض میشود که این لکچر در سال بود افتاده بود بیکار خیال کردم کم
محنت را بیکان می شود چند رویش طرح کرده این را هم طبع کنم " این هم اندر عاشقی بالای
غنمای دیگر " و حال ترجمه آن چنان بود که بیان رفت و اینک طبع میشود بعضی از آن
از فارسی و بعضی از آن در اردو و امید عفو است از بزرگان فی که بعد در دین و قوم خود
و توقع این است که بعدی کنند که خدا اهل است را توفیق اعمال نیک عطا فرماید -
بنده این خلاف را مطلب لکچر خود نمودم که ظاهر نمایم که سبب تاریخ تمام خلق خدا
از ابتدای جهان تا کنون تا قیامت همین خلاف است و این اختلاف را از بطون بدین
و جهالت است - ولی در آن مجلس که این لکچر داده شد اتفاقا لایعنی کسی نشین
گشت که بیچاره از فارسی بکسری هم نمیدانست و چون دو ساعت بنده عرق ریختم در
خواندن لکچر خباب کسری نشین مطلب نسیده خواهی کلام را نفهمید بخلاف آنست
و صدق مطالب لکچر ظاهر گردید - ولیکن امید نیست که هر کسی عرض بنده را درین لکچر
بنفهمد غرض مدعی و منو کس است که ترجمه آن چنانچه باید شد و بنده مجبورم که بعضی
از مقامات آژاد فارسی بنویسم و این هم ظاهر کنم که خدمت قوم و اهل ملت ما چه
اندازه دشوار است که کسری بگردان خود میکشد و کسری بپرستگ گوید ن است +

یکچون است

ابتدا باید دانست که فرق است در میان نفاق و اختلاف و فرق کلی - عرصه نفاق بسیار ننگ و محدود است و منحصر است بمووم جهال و اهل بازاری و یک از هزاران فرق اهل عالم - ولی اختلاف محیطی است عظیم که هر فرقه و مسلک در آن عزیز اند چه عالم و چه جهال سوائی خردمند کامل - نفاق را سبب و لحاظی موجب نیست و مبنی بر هیچ غرضی و ولی اختلاف را سببی باشد و لراوده خاصی در آن ملحوظ است که بدون آن سبب وجود نمی یابد -

مثال

اگر شخصی جهالت بدگری شناسی گوید یا سنگی بر سر او اندازد دیگری آن فعل را دیده خاموش ماند و بی پروا در گذرد میتوان گفت این فعل نفاق با از روی نفاق است و این کلام که مسلمانان اتفاق ندارند همین اقربابین معنی مفهوم میشود - ولی چون زدن نمود و بیروانی این مرد بلحاظ اختلاف مذهبی یا معاشرت دیگری باشد این فعل را باید خواند اختلاف - تمثلاً خلافت خلفای رسول الله موجب اختلاف مذهبی دو فرقه عظیم اهل اسلام شد که هرگز رسیدل بر آن گذشت و آتش بود که کور ما خانه را خراب کرد و خونها را ریخت و بیسج آنی آنرا خاموش نمی تواند کرد - علی هذا القیاس بر مرد آیام مسلمانان فرق بسیار مختلفه شدند و بهمین سان هر آنکه اختلافی در اصول یا فروع مذهب خضم بیکدیگر شدند - چنانچه سبب اختلاف و خصومت مسلمان و هند و امروز گاوشی و اگر باطن آن چیز دیگر است ظاهر همین دارنمین گونه چیز است - سبب اختلاف کانی که پارٹی نشنل کانگریس شدند و مخالفان آنها نیز یک لحاظی است از این گونه - اختلاف مابیل و قابیل و سلم و قور و ابرج نیز در اوایل جهان یک چنین لحاظی بود و این اختلافات همه قوای یک شعر حافظ است که گفته "جنگ مفنا دو دولت همه را عذرتنه چون نمدند حقیقت ره آسانه روند" - پس معلوم شد که اختلاف تمام خلق مبنی بر لحاظی است +

اگر حالاً بگوئیم که اینها اختلاف بی اصل اند و همه از روی جهالت هستند این هم غلط است ولی بی شک فصدی ۹۹ از روی جهالت است اگر چه جهان دهنش کانی که دعوی خردندی میکنند نیز درین اختلافات شامل هستند - بدلیل برهان قوی میتوان ثابت کرد که این مرد

در واقع قابل بوده و جاہل اند - چنانچه با چشم می بینیم که در مطلب گاو کشتی تمام عقلا می بود
 و اهل اسلام نیز شریک هستند در همین عقلا آتش افروزی و فتنه انگیزی میکنند - مستم است
 (و این خصوصاً عقیده بنده است) که اهل بیخ مذہبی را نمیرسد که اهل مذہب دیگری را منع کند
 ازار کتاب بر اسمی که مربوط است با اصول یا فروع مذہب است - معلوم است که مسلمانان می
 نوازند که در حیدر اصفی اشتر و گاو دو گو سفند و غیره را قربان کنند ولیکن مختارند که هر جنسی را
 که بخواهند از آن بکشند و غالباً در کتاب بشترو گاو هم می کشند - ولیکن کشتن گاو مختص بحدید
 قربان نیست در میان مسلمانان بلکه تمام سال می کشند و اکثر فقرا می خورند و بعضی هم خصوصاً
 در روغن گوشت گاو می خورند و منقرض اند و اگر نام گاو در بزبانی رود آن بان زمین می اندازند
 حالیکه بزرگ علی شان مولوی هیچ نامه خان نامی شرمی نوشته است در خبری انگیزی عمومی
 پس هنوز به حالت منع می کشند کشتن گاو را و مسلمانان به حالت مخالفت میکنند هنوز در
 و در واقع سبب اصلی آن بیخ نیست - این همه اختلاف و گفتگو و خورزش را این کلام
 بس است - هر شخصی با حق آن است که در خانه خود بکشد هر چه بخواهد مشروط بر آنکه اندائی
 به سایرین نرسد و بمسائله او را نمی رسد اما منع کند اگر اندائی با و نرسد +
 پس معلوم شد که اختلاف و عصبانیت بسیار است و شامل تمام خلق جهان است و هر فرق
 از اولاد آدم درین بحر بی پایان غرق است - لاکن این اختلاف را عدد و شماره نیست
 و لذت و شماره خارج است ولی غالباً بر سه قسم است و بنده تمام اقسام آن را در تحت سه
 قسم جمع نمودم یعنی که اگر چه یک شخص استند در سه لیا است - اول اختلاف مذہبی -
 دوم پولیتی - سوم فقهی - و این سه چون شیخ میباشند که از یک تخم
 یا بیخ روئیده باشند که آن به حالت است ولیکن البته تربیت آب و هوای آفاقه و سایه
 و مقتضیات دیگر حالت اصلی بعضی را تغییر داده و حالت بعضی دیگر بهمان حالت اصلی باقی
 است - و از آنجا نیکه هر یک بدو هر گونه صفت مدوح و خصلت مذمومی در جهان رایج
 است بجز با جهل و بخلت هر قومی هر لغتی که معنی عقل با جهل باشد مراد یکی این است
 پس تمام اختلافات جهان نیز از وجود عدم عقل و جهل مرجع اند و هر یک ازین دو که از قدر خود
 تجاوز کند بسبب علم یا بد نشی و اشتگان آن نیز زیاد از دیگری می شود - بنا بر این باید
 بگوئیم که اولین و قوی ترین این سه خلاف فوق اختلاف فقهی است و تا بیخ عالمیان

۹۸ حصه بویژه مختلف فحیمه است بخط غیر مستقیم و دوازدها بویژه مختلف مذنبه و بویژگی
 بخط مستقیم - و در واقع مانا بویژه مختلف فحیمه است -

هشتم شرح

اگر چه از برای مثال کردن چیز متیوان بیان نمود ولی درین جا بطور مختصاری دو بیان میشود -
 صاحب فیهات اللغات می نویسد " پادشاهی فارسی صحیح است و بیای عربی هم آمده
 و اینکه در هندوستان بیای عربی شترت دارد ظاهر از جمله سترگه جزو اول است که
 کلمه مذکور که بزبان هندی فتح است - این مرد بزرگوار که فرزندک نوشته است در
 فارسی نمی دانند همین علت است که او ذکر میکنند در جزوه اول پادشاه نیز هست چرا که با دولت
 فارسی یک معنی است صحیح است - پس چنین معلوم میشود که در زمان سلطان حسین عظیم الشان سلاهی
 که در هند بودند هر که میگفت " پادشاه " او را می گشته اند لیبب آنکه صد سال است
 که بزرگوار که در خلق هند باین غلط فحیمی در برده اند و بزرگان و فضلاء آنها همین غلط
 فحیمی و محضی حالت گلستان و بوستان و دیگر کتب بزرگان ایران را باها و منسخ کرده اند -
 از همین قبیل است " پاینده باد " " ما ابد " " زبید " " مبارکباد " و مثال اینها که در
 نزد جمالت بد مفهوم هند چنانچه " زبید به وقار الامرا لبس وزارت " که بی دانشی برکن
 اراد کرده بود - در جای دیگر هم همیشه چنین بوده که " ای تاج دولت بر سرست " ما کفشد
 در تقطیع کت بر سرست می شود - اگر کت ایرانی تازه وارد (بهر درجه که باشد) در
 مجلسی باشد و یک شخص هندی که فارسی بخوبی بینداند او را بگوید " آقا صاحب کبر (کبر)
 بخواری " آقا صاحب که همیشه با معروف و مجهول را یکسان تلفظ کرده بر میخیزد
 و کفشی میزند بر سر آن هندی بلکه زخمی هم با او میزند و ماده فساد فحوی میشود - پس این
 همه از اختلاف فهم میشود و عدم دانش و ادراک +

بهر حال اگر بحث زید و عمر در حلت و عورت شراب است این بحث در فحیمه است -
 اگر بحث آنها بر سرف و نقصان ظاهری شراب است یا لحاظ دو امر ای جسم یا لحاظ فایده
 آمدنی ملک و مالیات پادشاه این بحث پولیشکی است - ولیکن اگر کسی ازین دو بحث
 باهم دو سخن شود باین که یک طرف چنین فحید که طرف دیگر شرابی است که تعریف از شراب
 میکند و مخالفت نمود و ستاخ که این مخالف همگانی می شود - پس " اگر در هر دو

جانب جاهلان اند اگر زنجیر باشد بگمانند -

متراد از اختلاف مذمت است که هر کوه و کوهی هر پیل و پیل که عقل و اقی و غیره
واقعی داشته باشد بزم یک شخص بخلاف مذمت شخصی دیگری انرا اختلاف مذمتی گویند
ولیکن البته در بعضی از مذمت یعنی تراجیح آن مذمت اختلاف بسیار کم است نسبت به بعضی
دیگر و در بعضی توهمات جاهلان بیشتر است لذل بعضی دیگر - در مذمت اسلام این هر دو نوعی
می باشند خصوصاً ثانی - تمام اعمال و خیال اهل اسلام یعنی خوردن و خوابیدن و رفتن
و آمدن و عروسی و ماتم و سپاه خانه و لباس تن و سرگردن و پیش و پس و امور است و غیره
و غیره نسبت کمی با بسیاری نداشتند - علاوه برین ما پنجاه گروه خرافات و توهمات
دیگر نیز جهل و عوام الناس میزد کرده اند بر اینها - و اینها را نه کسی میتواند بیان کند و نه
می تواند فهم نماید تا مردم تحصیل علم نکنند و با و مطه علم نیک بر اینها را تمیز ندهند -

متراد از اختلاف پولتیکه درین مقام آن اختلافی است که خاص نسبت داشته باشد
به یک و دیگرانی و امور دجله و خارجه ملک و جنگ و تاراج با اقوام دیگر یا جنگ و تاراج مختلف
فریق بر سر عهده و ناهنجاری غیره -

اختلاف فتمیه را نیز فی الحکله بیان نمودیم و صل و صل آن اندک تفرقه است در افکار
خلق خصوصاً در میان مردمان جاهل یا علمای ناکامل - اگر چه هر شخصی که فی الحکله علم
و دانش داشته باشد بخوبی یا با یک اندازه میداند که این اختلاف چگونه و بچه صورت و بچه
سبب بهم رسیده اند و عدت آنها بچه اندازه است ولیکن باز آگوشی نمی دهند یا جابجا
عارضی پیدا شدند که چشم و گوش آنها را فرو بسته اند لذل دریافت این اختلافات -
مانی گوئیم که اختلاف باید از جهان معدوم شود زیرا که این اختلاف خود در بعضی مقامات
باعث ترقی و زود و استیلا و دولت و آسایش قومی می شود چنانچه در میان اهل فرنگ
امروز همین اختلاف مایه ترقی است ولی در میان مسلمانان مایه کسوت و ذلت است
همین قدر مایه گوئیم که چرا باید اختلاف موجب خصومت و فریبری و خرابی و تباهی
باشد - آنچه بنظر بنده می آید دو سبب عظیم است - یکی بی علمی و جهل در میان
خلق - دیگری دوستی مال دنیا در میان فرقه اعلا و دانشمندان از خلق که محض
پرای مال و جاه و زود دنیا جهل را بی علمان را انگیزه می سازند بخصومت و دیگران

چنانچہ امروز تاریخ مسلمانان دہنود ازین قبیل است بزرگان و صحابان دینش کشتن کاود
یا نواختن ساز از قریب بہ بتکدہ ای ہنود و مساجد مسلمانان بہانہ قرار میدہند و
جدال میکنند و خون بیکدیگر را می ریزند بچنین مشبہ دستہ و ہچنین دیگر ذاتہای خلق
در دیگر ممالک جهان -

ولیکن فاعدہ کلی این است کہ چون علم در میان قومی کم است اختلاف مذہبی بسیار
و عبرت است بر خلاف چون علم کثرت بہم رساند اختلاف مذہبی کم میشود و اختلاف بولچسکی
کثرت بہم میرساند چنانچہ امروز در میان اہل یورپ وجود دارد - پنج جزیری در جہاننا
برای تہنہ و آگہی اہل سهام و ہچنین عموم خلق ایشیا عجیب و سبب بیداری از خواب
غفلت نیست اگر انسان باشند و عبرت و محبت و قومی و خیال ترقی در سر داشته
باشند چندانکہ حالات قدیم این نصارت کہ امروز در نقطہ کمال استند در ہر امری
ز امور دنیاوی و معلم اہل عالم اند در ہرگونہ علم و تربیت و ہنری دلہذا ما باید چنانچہ
کنیم در تاریخ احوال این ملت و بہ ہمین کہ درازمہ ما قبل اختلافات دینیہ و دینز
ضمیمہ آہنا تا بچہ صد و در جہ بودہ است

اگر جہل میں آتا ہے کہ نصارت کی تاریخی حالات کو چھوڑ دوں بدو لحاظ ایک ہے کہ
اکثر پڑھنے والوں کو اتنی فرصت نہیں ہے کہ پڑھیں - اور دوسرا ہے کہ اکثر ہماری نظم صحابہ
و قریب سبھی جیسے کودن و ناختم ہیں کہ ابدانہ سمجھنے کے اس نغ پاشی کا مطلب کیا ہے اور غرض
کیا ہے اور اسکا نتیجہ کیا کلیگا اور اسکی فائدہ کیا ہے اور ایسے صورت میں اس عبارت
کا مفہوم صادق آئیگا "یہیں بگوش خرواندن و خیش در زمین شورہ راندن" -
شعر "بر سبیل خود خواندن و عطف خرد و پنج آہنیں بر سنگ" - معاذک
اور ساتھی بی خیالی ہو گیا کہ اگر ہزاروں بیسے دس آدمی ہی سمجھنے تو بس ہے اور نیک
بچنے والوں نے دنیا حالی نہیں ہے -

الغرض میں احتضار عرض کرنا ہوں کہ اگر وہ حضرت مسیح صلی اللہ علیہ وسلم کے سلام
میں اللہ سے ہمیں پیدا ہوئے اور ہمہ زمین ایشیا میں واقع ہے اور بسبب قریب انتقال بولد
مسیحی کو ملک ب سے بہت مشابہت ہے مگر باوصف کنگ دین مسیحی ابتدا و شہر روم
پار تخت ملک ایٹالیا شایع ہوا اس لحاظ سے شہر روم ہی بیت المقدس کا ہم پار ہوا

اور تہہ میں ہمارے کہ سرفیہ کا ہمسرد ہسنگ ہو گیا۔ چنانچہ اجنتک اکثر سادہ لوحیائی
 اوس شہر کو زبارت کہو اٹھے جاتے ہیں مرؤد دہ نور سے علیائی تقدس کن یون کی
 حقائق دیانات میں بہت سارے تغیرات و تبدلات پائے گئے۔ چنانچہ پانچویں صدی
 میں علیائیوں نے حضرت مسیحی اور اونکی والدہ محذہ حضرت مریم اور حواریوں کی
 نقاد پروتائیل کی بی حد عزت و حرمت کرنا شروع کیا۔ اور علی ہذا القیاس اونکی
 صلیب اور دوسری چیزوں کا اعزاز و احترام کر نیلیگے۔ سائیں صدی میں روم کے بڑے
 ملانے پلنے اچکوسارے علیائیوں پر ریش اور پادشاہ قرار دیا۔ گیا رہوین صدی میں
 ملانے وقت نے جسکانام (پوپ گری) تھا اور وہ ساتواں پوپ تھا تمام علما کو
 نکلے کرنے سے منع کیا۔ بدین دلیل کہ جو شخص کلیسا کی خدمت کرنا ہو اوس کو ضرور
 کہ وہ ہمیشہ پاک و صاف اور مقدس رہن اور کھتس نکاح و تزویج کے بعد باقی نہیں
 رہ سکتا اور ہر اوسے یہ بھی دعویٰ کیا کہ میں حضرت مسیحی کا خلیفہ ہوں۔ اور میری تقسیم
 و بکرم تمام مسلمانین پر فرض ہے۔ اسی زمانہ میں یہ بھی شروع ہوا کہ جو کوئی شخص عہد
 جراحم و عفران گناہ چاہتا تھا اوسکو نماز اور روزہ اور حج وغیرہم کے علاوہ شدید
 محنتیں اور شاق ریاضتیں بتلای جاتی تھیں۔ اوس زمانہ کے علیائیوں کے اعمال
 وافعال اور مذہبی اخلاعات کا معلوم کرنا اونکی تاریخوں کے سوا کسے اور ذریعہ سے
 ممکن نہیں۔ مثلاً ایک زمانہ میں ایک سہاب نقاد پروتائیل کی پرستش تھی۔ اگرچہ
 ابتدا میں علما نے اس امر میں مخالفت کی لیکن آخر اپنے لغنائی اغراض کے لحاظ سے اوس مخالفت
 چھوڑ دیا اور ایک عرصہ دراز تک مختلف فرقوں کا یہ امر موجب اختلاف رہا کہ کسے
 میں جرمی با دشاہوں میں ایک (لیو) یہ ارادہ کر لیا کہ اس بت رستی کو مسدود
 و معدوم کرے لہذا اول نقاد پروتائیل کو جو کلیسا میں تھیں توڑ دینے کیونسطی حکم دیا لیکن
 قضیہ برعکس ہوا۔ اور عام لوگوں میں تو بہت بڑھے اور اونکی دلون میں جہانت
 کی آگ مشتعل ہوئی۔ اس بادشاہ کے بیٹے نے مناسبتاً کہ اہل کلیسا کو بخود واکدار
 کرے کہ آسے آپ معدوم ہو جائیں اسکے بعد رہبانیت شائع ہوئی اور اکثر نقاد
 نے گوشہ آرزو اور کچ غار میں رہتا اور ریاضات شاقہ کار درشت کرتا اختیار کیا
 ابتدا میں یہ طریقہ مصر میں پیدا ہوا اور رفتہ رفتہ تمام ممالک فرنگت جاری ہوا اور

رہبانوں کے چوتے چوتے فرقی ہر ایک اپنے لئے خاص خاص ضابطے مقرر کرتے اور باہم
 معاہدے کر لیتے اور قسم کھاتے کہ ہر شخص اپنے فرقی کی اور اس فرقی کے ضابطوں
 پیروی کرے گا۔ روم کے ایک تہا (سنت بندیکٹ) نے شہر روم میں ایک خاص قسم کی
 رہبانیت اپنی نام پر وضع کی یعنی ڈیڑوں میں بیٹھا اور اس کا طریقہ تو وہی عرصہ میں
 حد و نہایت پہل گئی اور کثرت پذیر ہوا اور اس نے اپنے وکیلوں کو کثرت سے یورپ
 کے ہر ایک ملک میں بھیجا۔ اور ارون وکیلوں میں کثرت رو میں جمع ہوا اور رومیہ
 کثرت سے اولیٰ طریقہ ملک فرنگ کو گھیر لیا۔ پانچویں صدی میں رہبانوں کا ایک
 اور فرقہ پیدا ہوا جو مینارون اور تینہ ستون پر چڑھ کر کھڑے بائبلے ریاضت کرتے
 تھے۔ اس فرقہ کا ایک شخص (سیمیون) شہر شام میں سینت ۲۴ سن تک
 ایک ستون پر جسکی رخت ساٹھ گز کی تھی جا رہا۔ اور اسی مقام پر مرگ اور اس کا
 سن عیسوی میں ایک یہ رسم بھی ہوئی تھی کہ گنہگار اور جرائم کار اپنے گنہگاروں کو
 اعتراف کئے تاکہ کان میں چسکے سے کر لینے اور معافی مانگتے تھے۔ چوتھی صدی میں
 ہر یہ رسم موقوف ہوئی لیکن جارجس بزرگ (شیرمان) کے زمان میں اس رسم نے شہر پیدا
 کیا اور اب تک تمام رومن کنولک کلیسیائیوں میں جا کر رہا۔ ایک معاش اور مثال
 پوپ صاحب (الگزینڈر سوم) نے ایک رسم کی بھی ابتدا کی کہ جس کو جی جاہتا او سکو
 دل کا مل بنانا تھا اور ہر ایک مل کو جو کوب کے ماتحت ہوتا تھا یہ اختیار مل تھا یعنی
 وہ بھی جس سے چاہی دل بنا دے۔ یہ حال مارہمیں صدی تک جاری رہا اور جس ملک
 کو شیرمان نے فتح کیا اس کے ساتھ ساتھ عیسائی ہو گئے اور جو ملک اس سے
 فتح ہوا وہ ان کے ہندسے کا فرہنگ سے آگے اور نوں صدی کے درمیان
 جارجس بزرگ جس کا نام ریچین تھا کلیساؤں کے واسطے کثرت وظائف بخشا
 اور بے صداؤف قرار دیا۔ اس دولت کی زیادتی کے سبب روم سے پوپوں نے نصا
 کے سارے ممالک کو اپنے ماتحت میں لائے۔ انکو اس قول نے ایک پاپا شہنشاہ دیا کہ
 ممالک میں کام تھا با اور احکام دینا (دینیہ) میں میرا حکم نصار عالم اور قاضی کے حکم
 واسطے پر فوقیت رکھتا ہے اور میرے ہی جہت سے ہے کہ میں کلیسا کے کونسلوں کو جس
 اور انکا نظارت کروں اور حکم دے گا کروں اور میں ان کو کونسلوں کی واسطے بنا

پوپ صاحب (الگزینڈر سوم) نے ایک رسم کی بھی ابتدا کی کہ جس کو جی جاہتا او سکو
 دل کا مل بنانا تھا اور ہر ایک مل کو جو کوب کے ماتحت ہوتا تھا یہ اختیار مل تھا یعنی
 وہ بھی جس سے چاہی دل بنا دے۔ یہ حال مارہمیں صدی تک جاری رہا اور جس ملک
 کو شیرمان نے فتح کیا اس کے ساتھ ساتھ عیسائی ہو گئے اور جو ملک اس سے
 فتح ہوا وہ ان کے ہندسے کا فرہنگ سے آگے اور نوں صدی کے درمیان
 جارجس بزرگ جس کا نام ریچین تھا کلیساؤں کے واسطے کثرت وظائف بخشا
 اور بے صداؤف قرار دیا۔ اس دولت کی زیادتی کے سبب روم سے پوپوں نے نصا
 کے سارے ممالک کو اپنے ماتحت میں لائے۔ انکو اس قول نے ایک پاپا شہنشاہ دیا کہ
 ممالک میں کام تھا با اور احکام دینا (دینیہ) میں میرا حکم نصار عالم اور قاضی کے حکم
 واسطے پر فوقیت رکھتا ہے اور میرے ہی جہت سے ہے کہ میں کلیسا کے کونسلوں کو جس
 اور انکا نظارت کروں اور حکم دے گا کروں اور میں ان کو کونسلوں کی واسطے بنا

وضع کردن اور ضرور ہے کہ میرے مایہ تمام سلاطین نصار کے دربار میں حاضر رہیں اور
 سلاطین میرے احکام کے مقید و مطیع رہیں یعنی مقرض الطاعت ہوں - ایک شخص
 نے (امسید روس نام) تین ہزار قانون یا یون کہوا حادث اور خبر کذب ہو اسطے
 خراج کی کہ نظم و منق کلبا اور اقتدارات کیواسطے سند و تمسک ہوں - چنانچہ ۶۶ صدی
 بت کوئی بھی اون قوانین کی حقیقت نہیں جانتا تھا - ان سہادت تک کے روسے جو یون
 کے بنائے ہوئے تھے جو کچھ اونکی جی میں آتا تھا کرتے تھے - ان سہادت کی روسے یوب کو
 ایک بہ بڑا اقتدار بھی حاصل تھا کہ یوب سلاطین کے امر ناکت میں دخلت رکھتا تھا
 اور یہ کام خاص یوب سے متعلق تھا - یعنی سلاطین کی نکاح و تزویج کا اختیار یوب
 کے سوا کسی کو نہ تھا +

جب ریش کلیا (یعنی ریش شرح و دین عیسوی) اس طرح اپنے عبودیت کے رشتہ کو
 سلاطین تا جدار کے گردن پر لپٹ کر کنجیا تھا کہ سلاطین میں اپنے وضع شانہ کو بدل کر
 گوشہ نشین اور ریخت اختیار کی اور عبادات اور دعوات سفول رہے خرافات سلاطینی کو
 طاق برکھی اور ارکان ملک انی کو حمل اور بیکار چھوڑ دیا اور ریخت کے سارے ریش
 سلطنت کے جمیع تعلقات کو مٹا ڈن کے دست قدرت پر سپرد کر دیا اور سلطنت مٹا بازی ہوئی
 اس زمانہ میں جبکہ یہ معلوم ہوتا تھا کہ اپ یوب کا اقتدار و استیلا نقطہ کمال پر پہنچ گیا
 یکایک ایک صدیہ عظیم ان اقتدارات پر وارد ہوا وہ بہتیا کہ اون امام تک عالم العلماء
 قسطنطنیہ کو یوب خود سقر کرنا تھا اور اس انتخاب اور انتصاب کو اپنا خاص حق جانتا تھا
 لیکن اسوقت (امبرار میکائل سوم) جو قسطنطنیہ اور حالک شرقیہ یورپ کا شہنشاہ
 تھا اوسنے یوب کی نائب کو جو قسطنطنیہ میں اعلم العلماء رہتا معذول کر دیا اور دوسری شخص
 جسکا نام (فوشیوس) تھا اوسنے جای بر اپنی اختیار سے منصوب کیا (یوب نیکلو
 اول) اس حالت سے نہایت خشمگین ہوا اور ۱۰۵۷ء میں فوشیوس براوسنے ارتداد کا
 فتویٰ دیا اور فوشیوس نے ہی خوف یوب صحت مذکور ارتداد کا فتویٰ جاری کیا -
 اس زمانہ میں جبکی نسبت میں گفتگو کر رہے ہوں کلیا یعنی طریقہ مذہب عیسوی و مشرکین
 کے پر و ظہر میں جب اسطرح دو شخص دنیا دار افزون طلب حریص و حیوان کے درمیان میں
 یہ مخالفت اور مناسرت واقع ہوئی تو مذہب عیسوی نے انہما حقیقت خفیف و ذلیل اور

علاوہ سب اپنے حدود سے قدم باہر رکھے اور اپنے فرائض مناصبی کو ہاتھ سے دیکر حریص دنیا دار اور شہوت پرست اور تمام سلطنت کے عہدے اور حکام کے تعزیرات اور وزارت مسندین مقرر روشن دروہر بلا اوہش اور اراذل کے ہاتھ ہیکے لگے اور رشوت اور پیش کش اور ہیرہ لینے لگے۔ لیکن فوٹو س خود مستثنیٰ رہا۔ اور ان اعمال اچھے سے مبرا رہا۔ ایک مختصر نقل اکثر ہمارے ہم مذہبوں کی واسطے قابل ملاحظہ ہے جس میں ایک عیسائی ملا کا سر سے حال ہے جس کا نام (بکٹ) تھا۔ یہ شخص خاندان عالی شان سے تھا اور زمانہ سے (دلیم کانگرہ) ملک انگلستان کو منسوخ کیا اس شخص کے اجداد ہمیشہ اعلیٰ درجات رکھتے تھے۔ یہ شخص آغاز جوانی میں شہر (کانٹھری) کے بڑے ملا کے پاس آمد و رفت رکھتا تھا۔ اور اس نے اپنی ہوشیاری اور جلال کی سے اپنی آپ کو اوس بچے ملا کے پاس مورد عنایات بنایا اسکے بعد یہ شخص ہکا بھکا گیا اور وہ ان جا کر بڑا کامل مفاضل اور قانون دان بن کر وہ ان سے واپس آیا اور جب بڑے ملا کے خدمت میں پہنچا تو اوس نے اپنے ماتحت میں ایک عہدہ کانٹھری کی کلیا میں عنایت کیا۔ اگرچہ یہ عہدہ بہت بڑا تھا لیکن اس شخص نے امور مفوضہ بخوبی سر انجام دی کی۔ پس ازان اوس بڑے ملا نے اس شخص کو امور مربوطہ روم میں اپنا نائب و وکیل قرار دیا +

الغرض جب ہنری دوم بادشاہ ہوا اور جب اوس نے عنان حکومت ہاتھ میں اوس بڑے ملا ہی روم نے اپنی سفارش سے بلکہ دباو سے (بکٹ) کو چن سلار بنایا۔ چن سلار کے لفظ کا ترجمہ اردو یا عربی میں جیسا کہ چائو مجہ سے ہو نہیں سکتا۔ لیکن اس قدر عرض کرتا ہوں کہ شیخ الاسلام عظیم چن سلار کا مترادف المعنی لفظ ہے جس کی عظمت اور بجا کشین بیان نہیں ہو سکتا۔ بادشاہ نے بکٹ کو اس بڑے عہدہ سے سرفراز کر کے بعد اپنی بیٹی کی تربیت و تعلیم کو بھی اوس کے ذمہ کر دیا اور اس زمانہ تک انگلند میں کسی شخص کو ایسا جاہ و جلال میسر نہ ہوا تھا۔ عام مقبولیت ظاہر کرنے کے واسطے اس سے زیادہ اور کیا ہو گا کہ تمام امرای بلند مکان اور روسائی عالی شان کے لڑکے اوس کے گھر میں تحصیل علم کے غرض سے بڑے رہتے تھے اور اوس کے دربار میں کل ارکان سلطنت حاضر ہوتے تھے اور جب کثرت سے لوگ جمع ہوتے تھے اور جگہ نہ ملتی تھی تو لوگ سوکھی گھاس پر بیٹھتے تھے۔ اور اوسکی حصول ہلازمت اور قدمبوسی کو فخر اور مخاطبت اور مکالمت کو عزت

سمجھتے تھے یہاں تک کہ خود بادشاہ بھی اوسکی دعوتوں میں آجاتا تھا۔
 المرض اوس بڑے ملاکے مرزا کے بعد ہنری کو جانشین کے لائق بکٹ کے سوا کوئی
 شخص نہیں ملا اور اسکے سوا ہنری کو اس بات کا بھی یقین تھا کہ جب بکٹ کو میں
 ملا بناؤنگا تو بکٹ میرے ارادوں کو قوت دینگا اور مجھی اوس سے مدد بیگی جس ارادہ
 سے بکٹ واقف تھا اور وہ یہ کہ ہنری چاہتا تھا کہ ملاؤن کو اپنے قبضہ میں رکھے
 مضمت و منقاد کرے۔ لیکن آزانجا کہ آدمیوں کی طبیعت نکلورام ہے اور بعضوں اس شعر کے
 "جنبت را چو تہ کئی و بوزاری بدولت تو نظر ممکنہ بانازی" بکٹ ملا کے عمدہ پر
 سرفراز ہوا اسلئے میں اور ساتھی اوسنے اپنی مزاج کو بدل دیا اور بادشاہ کی
 اجازت بغیر چنلاری کوئی خدمت کا استغفا دیا۔ بدین عذر کہ اب مجھے دنیا کے مٹان
 اور کاروبار کو چھوڑ دینا چاہئے اور دنیا داروں کی صحبت سے دور رہنا چاہئے۔
 اوسنے اپنی شوکت و حشمت اور اپنے جاہ و جلال کو کال رکھا صرف صورت اور لباس میں
 تغیر دیا اور سرگرم ریاضات شائقہ ہوا۔ باوصف اسکے کہ ہنری کا ایسا ارادہ تھا
 بلکہ وہ چاہتا تھا کہ بکٹ بادشاہ کے واسطے ہمیشہ سپر بنا رہے۔ مگر قضیہ برعکس ہوا اور پورے
 بادشاہ کے پہلو پر تیر کا کام کیا اوسکو اپنا وسیع و منقاد کرے۔ عاقبت الامر مخالفت
 برٹشی بادشاہ ہر ایک امر میں بکٹ سے خلاف کرنا شروع کیا اور عزم بالجزم کیا اوسکو
 اپنا وسیع و منقاد کرے۔ (نہ ارادہ درست بہت در مطلب معلوم۔ اس عبارت فارسی میں
 است اگرچہ ارادہ ہنری میں بود کہ این مردا سپری سازد در مقابل بی عدالی ماد
 تعدی مای سایر ملاء مگر بکٹ خود حکم مخالفت بر افراخت و تیغ خلاف آخت و یک
 مدعی سخت ہنری شد و در ہر امری مد اخلت آغاز نمود کہ ادا زیر دست خود سازد۔)
 اتفاقاً ایک شخص جو کلیسا سے کچھ تعلق تھا ایک شریف آدمی کے بیٹی کو اکوٹہ میں
 کیا اور اوس شریف آدمی کو مارنے کا ارادہ کیا بادشاہ نے اوس شخص کے نام عدالت
 ملکہ مہ عاضری جاری کیا۔ لیکن بکٹ نے اوس ملزم کو اپنے منشیار سے قید کیا اور عدالت
 میں یہ حجت پیش کی کہ کلیسا کے علاقہ دلدون کا حق ملاؤن کو ہے اور اوس ملزم کی
 سزا اسی قدر کافی ہے کہ وہ یحرمت ہو جاوے کوئی اور سزا ملاؤن کے واسطے جائز نہیں
 ہ اور بادشاہ کو یہ ہر ارتقا کہ ملزم بالفروہ عدالت میں حاضر ہو کر جواب دہی دے کرے۔

اور عدالت کے احکام تعمیل ہو اس واقعہ کو بہتری دلیل دستک بنایا اور اوس نے وقت کو
 غنیمت جان کر کل علما سے یہ سوال کیا کہ تم قانون قدیمہ مملکت کے مقیدہ پابند ہوں۔
 اس وقت مجھ پر یہ علما نے متفق لفظ یہ کہا ہمیں وہ قانون منظور ہے۔ پس ہر طرف
 تلاؤن کو جمع کر کے ایک قانون ایجاد کیا جس کا ۱۶ فقرہ میں یہ حکم تھا کہ "علما ہی
 آخر حرم ہوں تو شاہی عدالت میں حاضر ہو کر جرم منسوب کی جوابدہی کریں اور اوسکی
 تحقیق شاہی عدالت میں ہوگی"۔ اس قانون کے نافذ ہونے کی سخت ضرورت تھی کیونکہ میرا
 کے عہد سے اوس وقت تک ایک سو واقعات قتل ہوئے تھے اور سب تلاؤن کے ہا تو ج
 ہرے جبکہ سزا بجز رباخت شاقہ اور کچھ نہ تھی۔ کبٹ سے شدت کیسا تھا اس قانون کے
 نفاذ سے انکار کیا مگر جب یہ کہا کہ کل علما نے اپنا دستخط کیا ہے تو اوس نے ہی مجھ پر
 کے ساتھ دستخط کیا اور حلفا اقرار کیا کہ دونوں تعارض و حیلت قانون کے مطابق
 عمل کریگا۔ لیکن جب لوٹے اوس قانون کو انصاف کیا اور مائل کر دیا تو کبٹ نے بھی
 اسے فضل سے اظہار نہایت کی اوس نے کوشش کی کہ علما کو جمع کر کے اور متحدہ کر کے ہتھیار
 حقوق کا دعویٰ کرے۔ اور بہتری نے بھی ارادہ کر لیا کہ ظلم شوخ جنم اور کبٹ باغ
 ملا کو مغلوب منکوب کرے اور اس کام کے واسطے ایک کو فضل قائم کی اور کونسل میں کبٹ
 کے نسبت ایک مقدمہ پیش کیا جس میں کبٹ نے اور ہی شہادت اسے انکار کیا تھا اور
 عہد القیاس شکست عہد وہیمان کا جو مقدمہ بادشاہ کے ساتھ ہوا تھا۔ ان مقدمہ
 میں بادشاہ نے کبٹ کو بغاوت عدول حکمی محرم قرار دیا اور ضعیفی جائیداد کا حکم نافذ
 کیا اور اس پر ہی بہتری قانع ہو کر دیلیوں اور نیانوں سے ایک مبلغ خطیر نقد طلب کیا
 اور علی ذالک زمانہ جنسلا ری کا مجسمہ طلسم کیا اور نیز یہ بھی حکم دیا کہ کلیسا اور معابد کی
 آمدنی کا بقایا واپس کر دے۔ ایک روز کبٹ نہایت مجبور اور تنگ ہو کر کلیسا میں
 تشریف لیگئے اور اوس وقت اپنی رہبانیت کا طناس نسبت بن گیا اور ایک صلیب یا تھ
 میں لیکر بادشاہ کے دربار کے طرف چلے بائیں قصد کہ بادشاہ اور اہل دربار پر فتویٰ امتداد
 جاری کرے۔ بہتری ایک مجرہ میں بیٹھے ہوئے دود سے اس حال کو سمجھ گیا اور دھرمے ملا گیا
 سے کہلا بھیجا کہ وہ اس ارادہ سے باز آئے اور یہ بھی ارادہ کیا کہ اس لغو حرکت کی کچھ سزا
 دیوی لیکن کبٹ نے اوس وقت صرف اہل عدو بادشاہ سے درخواست کی کہ اوسے شہر

کلا دار اور این خطا از سر ترم (تقدیر)

نارنگ مان کو رو نہ ہونے کی اجازت نہ تھی۔ ہنری نے اسکو جارت ندی بکٹ ایک راز تک دیکھا تو ان کے لباس میں بہت فرق اور بالآخر دو مختلف طور پر دہن کو چھو گیا۔ لوہے پادشاہ فرانس جسکو ہنری کے جاہ و حلالی پر حسد تھا بکٹ کا خرمقدم کیا اور ہنری خدمت اور عزت دی اور حمایت کا وعدہ کیا۔ ران بعد دو دنوں پادشاہوں کے درمیان لکھ جنگ عظیم واقع ہوا اور ہنری نے ہنری کو فتویٰ اور تادیب کی تحفہ دی۔ تین سال کے جنگ اور نزاع کے بعد لوہے پادشاہ نے ہنری کو باہم مصالحت کی کہ ہنری بکٹ کو بہرے پس کے بعد وطن میں واپس آنے کی اجازت دے۔ بعض جنود اور شرطہ کے جس میں بکٹ کا ہی فائدہ تھا۔ باوجود اس کیفیت کے بکٹ نے بھی عزت اور شوخ چشمی نہ چھوڑی اور ایک لمحہ ہنری کو ایذا دینے سے باز نہ آیا اور یہ لفظ ہنری خوف مند تھا۔

ہنری نے پندرہ تیرہ سو چھیڑے اپنے پیٹے کو اپنا جانشین مقرر کرے اور ملای بزرگ شہر (بارک) کے ماتون اور اسکے سربراہ رکھا دے لیکن بکٹ مانع ہوا کیونکہ خود اعلم العلی (کنگری) تھا اور اسی رسم کو اپنی حق میں داخل سمجھتا تھا۔ بکٹ جب واپس انگلستان ہوا تو اس نے اعلم العالی بارک سے ملانی ہوا اور دوسرے اور دو اعلم العالی بھی اس نے ملانات کی اور ان تینوں کو اطلاع دی کہ اگر تم ہنری کی خواہش پورے کرے تو پورے کو مرند کرے گا۔ اور بکٹ کی اس درخواست کو پورے ہی منظور کیا تھا۔

الذوق بکٹ کو ہر طبقہ و درجہ کے لوگ نہایت احترام و اعزاز اور بہر ایک بار زمین اور سکے استقبال کیا اور انہوں نے اسکی تختی تختی سرخوشی ظاہر کی۔ یہ تینوں پادشاہ کے خدمت میں حاضر ہوئے تو انہوں نے بکٹ کی ساری شوخ چشمی اور رعب پادشاہ برطانیہ کی۔ پادشاہ نہایت بہر ہوا اور دبار کے ملازموں کی طرف مخاطب کر کے تم میں اگر عزت ہے تو بکٹ کو اس گستاخی سے باز رکھیں۔ ملازموں میں سے چار شخصوں نے حشم اکوود الفاظ کو دوسرے عرض برہل کیا (اس جگہ اختلاف قصہ واقع ہوا) اور خدا ہمارے نکلے ایک دوسرے سے گفتگو کی اور پس کو بہرے مکان تھا کہ پادشاہ نے بکٹ کے قتل کا اشارہ کیا ہے۔ اس واسطے خود نے باہم عہد کیا کہ بکٹ کو قتل کرنے پر ہر ایک انہوں نے بکٹ کے طرف کو چلے اور ملتے وقت ایسے الفاظ بنا کر پڑائے پادشاہ کو انکی اختلاف فہمیاں کا نشان ہوا اور خدا مستحق آدمی ہے

اول کو گون کو ایسے فتح ارادے سے باز رکھیں - لیکن قبل ازاں کہ اوں چاروں کو پانچواں حکم اتنا ہی پہنچے اور سون نے کبش کے کو کلیا کی اندھ عبادت قتل کر ڈالا -

دعا ستم ہتر کم بدتر شد چرا کہ این عبارت از د انثر غلط است و بسیاری الفاظ لفظ لغت (۱۰) اب تصور کرنا چاہئے کہ کبش جیسا شخص جبکا وجود ہنری اور اوس کے لنگ کے

واسطے کس قدر آفت خیز اور فتنہ انگیز تھا اور کہا ننگ اوس کے زندگی باعث درد و مر و ارام خلق تھی اور کسا شہادت کہانت تصدیح دہندہ و شور انگیز ہوا ہونگا - عرض آنکہ ہس لی نے

پس از مرگ ہزارا کر امین جہاں بد ویشاں یورپ کو دکھیاے اور دوسو برس تک بار گرم بازاری رہی جب ایک سال شمار کیا گیا تو معلوم ہوا کہ ایک لنگ آدمی اوس کے

قبر کی زیارت کیو واسطے گئے تھے - اس قدر تک باقی کو بنظر طالت بندہ قلم انداز کرتا ہے ۶ اوس زمانہ میں با کچھ با پس ما تھے سال اس سے بیشتر مسلمانوں اور نصرا میں جنگ عباد

با ہم شروع ہوا بیت المقدس کی زمین پر جو بہت طول حکایت ہے - المختصر بیت المقدس کے مسلمان لوگ نصرا را کو بہت ایذا دیتے تھے اور ایک اہب نے اوں جان خرش

واصاات جو اوسے یہاں ایک تھا بعد مر جبت لنگ فرنگ میں بیان کیا اور نصرا را کو شک مسلمان پر آمادہ کیا اور سلاطین عظیم القاد فرنگ نے بہت کی چنانچہ لا کہوں آدمی اقام

نہی کے ساتھ دو برس تک جا میں دین اور ہزار مسلمان طعنے سمیٹے ہو کر - (اصل این آ کہ لکھا طعنے سمیٹے مسلمانان شدند و اب الدہر در بہت جا وید ما زندہ بسبب کہ آنا نیز

چین میدہستند کہ اگر کشتہ شوند بہ بہشت میروند) - واقعات عجیبات یورپ میں ایک واقعہ عظیمہ (پفاریشن) کہلا یعنی اصلاح بندا

واقعہ - اسکا سبب ہوا کہ بعض علما یورپ کے عقاید اور شرایع سے مخالفت کر کے وعظ شروع کیا - ان پوٹوں نے اعمال و افعال جو آٹھ سو برس سے زیادہ کے عرصہ تک ہوتے تھے بغیر

ملاحظہ تواریخ زمین معلوم ہو سکتے ہیں - سن ۱۰۶۷ ع میں ایک شخص (ہیلڈر ریڈ نام) جبکا باب بنجار تھا یورپ ہو گیا اور اوس نے سر و پا کینہ کے دعویٰ کو جب ہنری چہام

شاہشاہ جرمنی نے قبول کیا اور اوسکی عزت کی تو اوس کینہ پورے شاہشاہ فریاد کا فتویٰ جاری کیا اور دوسرے شاہزادگان جرمن لاکو حکم دیا کہ کسی اور کو شہشاہ

بنادین - بالا فرہری سہا تہ مجبور ہوا کہ انا لیا کو پارہ منہ جاوے اور ایک موٹاسا

کپڑا پہن کر اوس کیفہ پوپ کے درولنہ پر پڑا رہے جسکی خطا چار دن کی سخت اور ذلت کے بعد
 معاف کی گئی اور پورے عرابیان اس سب سے بہن کہ اوس زمانہ تک کب معاف
 نوبت و انجیل لائق زبان میں تھے اور پوپ صاحب اپنے لئے خدا سے اور اعراض کے سونپنا
 اور نکتہ جو کیا کرتے تھے اور عوام الناس کو دہوکہ دیتے تھے اور صلاحت میں ڈالتے تھے۔
 جو دہرین صدی میں ایک شخص (جان و بکلیفٹا) انگریزوں کو بتاؤںکا ترجمہ ایسے زبان
 میں کیا اور پوپ کے عقاید شرح کے خلاف وعظ کرنے لگا۔ واضح ہو کہ اوس وقت ایک رسم
 متبع جاری تھی جسکا نام (ایڈکٹ منٹ) تھا یعنی روپیے کے عوض میں گناہ معاف ہوتا
 تھے اور اب میں جس زمانہ کا ذکر کرتا ہوں اوس زمانہ میں رسم کی شاعت بحد و نہایت
 جاری تھی۔ پوپ وقت جسکا نام (پوپ دہم) تھا ارادہ کیا کہ ایک بڑا کلیسا
 شہر روم میں بنا کرے جسکا وسطے حصے بہت روپیہ کی ضرورت تھی لہذا وسطے اوسنے تمام
 تمام مالک نغار میں اس رسم کو جاری کیا اور ایک شخص کو اوسنے اپنا وکیل مقرر کیا کہ
 روپے جمع کرے اور وسطے ہر جگہ جاوے۔ جب یہ شخص (وینسنگ) کے ملک میں گیا اور
 وعظ شروع کیا دوسرے اور دعوون میں سے ایک وعظ جسکا نام (لوٹرا) تھا یہ حال
 نہ دیکھ سکا اور اوسنے کتابت سے کہاتھے میں لیکر مخالفت رسم متبع شروع کیا اور
 انجیل کا بھی ترجمہ کیا۔ الغرض اس ریفاہن میں کے متعلق اور بہت سے ایسے حیات
 ہیں جسکا نتیجہ اور اثر یہ ہوا کہ اگلے دو سو برس تک اختلاف مذہبی کے بدولت کرسٹوں
 نضار اتنا ہو گئے۔ اگرچہ آج تک یہ خبر بیان موجود ہیں اور سبذہ کا قول یہ نہیں ہے
 کہ اقوام نضار میں سے اختلاف مذہب معدوم و نابود ہو گیا ہے۔ بلکہ میرا قول یہ ہے
 کہ علم و تہذیب و تہذیب کی کثرت سے اوسلودہ اگلا زرد و شور نہیں اور
 کچھ باقی ہے وہ عشر عشر سے بھی کم ہے +

اب ہندو نہایت افتخار کے ساتھ اختلاف مذہب سے سلامی کو بھی عرض کرتا ہوں۔
 ہر پیر و جوان کو کم و بیش معلوم ہے کہ اہل اسلام کا اختلاف مذہب اور مذہب ہم قرون
 کے ساتھ کس طرح تھا اور کس زمانہ میں کس وجہ سے واقع ہوا بدین نظر کچھ عرض نہیں
 ہے کہ میں اب اس مقام پر کچھ لکھوں اور تفصیل سے بیان کروں + اس سب سے بعض
 کر دیتا ہوں کہ اس وقت اپنے اس بحث کی وقت کر دوں مسلمان ہیں کہ اوسکی مذہب

مختلف ہیں اور ہر ایک اپنی قبول مذہب کے موافق دوسرے کو کافر کہتا ہے یہاں تک کہ ایک مسلمان دوسرے مسلمان کے خون و قتل کو جائز سمجھتا ہے اور ان ہٹیر ملتوں میں سے ہر ایک ملت باقی اکثر ملتوں کو کافر سمجھتے ہے حالانکہ وہ سارے کافر ملتیں قائل ہو جہد اور گو سینہ لا الہ الا اللہ ہیں اگر کہیں ہم جانتے کہ اختلافات مذہبہ مضار اور مسلمین کا مقابلہ دیکھیں تو بالکل نہ معلوم ہو سکتا کہ نسبی اختلاف زیادہ سخت برکت تھے لیکن اب ہم فقط اس قدر کہہ سکتے ہیں کہ کج نغما کے درمیان خلاف مذہبہ ہزاروں بار تخفیف پاتا ہے اور مسلمانوں میں بہت دور ہی زبرد و شوہر کے ساتھ چلا آتا ہے بلکہ ہند ازرق ہوا ہے اور حضرت شاہد عثمان بن بہت کم اور مدد دہے ایسے اشخاص میں کہ اون میں تنصیب کی بوہنیں ہے یا اور دن کی نظروں میں میرے جیسے لا غنیر ولا ابالی میں باقی کو دن مسلمان اوسے تعصب بے علمی لگے پانچ سو یا ہزار برس گذشتہ کے حالات پر قائم ہیں لیکن لطف یہ ہے اور انکس اس بات کا ہے کہ ان تمام اختلاف میں کوئی برہمی سبب ہی ہے بلکہ سب کے سب جتنی باتوں اور اندک اختلاف واقعاتی اہام کے باعث ہیں +

۲ اختلافات پوٹیکیتہ

اگرچہ اختلافات پوٹیکیتہ عالم غالباً اختلافات مذہبہ کے ساتھ ملا ہوا ہیں مگر یہ ان مقام ہنگو مطالب مربوطہ کی دریافت کیلئے اوسں اختلافات سے جدا کر دیتا ہوں یہ اختلافات ہمیشہ دو قسم کے تھے ایک اختلاف پوٹیکیتہ ۔ وہ یہ تھا کہ مختلف قوم کے درمیان میں رہتا تھا ۔ دوسرے یہ تھا کہ ایک قوم کے درمیان میں اور اوسے قوم کا افراد کے ہمیں تھا ۔ پہلے قسم کے اختلاف ہمیشہ طبعی ایسا تھا کہ ایک قوم دوسرے کے گناہ پر ذمت اندازی کرتا تھا یا کہ دوسرے کے جگت پر جرم پچا منی دماغت ۔ تالیج کرتا تھا ۔ دوسری قسم کے اختلاف ہمیشہ ایسا تھا کہ افراد کو ہی قوم اسپین چکرتے تھے جہتہ جاہ و مال و منصب و عہدہ کیلئے یا زمین و خانہ و باغ و میراث و زرینے کے واسطے یا کہ ظلم و جحوظ کرنے کے سبب سے ایک دوسرے یا دوسروں پر ۔ یہ دونوں قسم کے اختلاف ہیں ایسا ہی ہر ایک قوم میں قیامت تک رہے گا +

(۱) ان اختلاف پوٹیکیتہ مختلف قوموں ایک دوسرے کے ساتھ ساتھ

ہے کہ جیسا کہ سدی علیہ الرحمہ فرماتے ہیں "ہفت اقلیم در گرد پادشاہ ہجنان در بند
اقلیم دگر"۔ کچھ فرق نہیں ہے درمیان وہ جو جان گیری اور تاخت و تاج و تاج
میں کئے سلاطین و اقوام قدیمہ ایک دوسرے کے در مقابل میں جیسا روسیوں و ایرانیوں
و یونانیوں اور کئی ہذا اہل اسلام بر نسبت وہ جو آج کل کی کرتے ہیں اہل یورپ
انہی ایسین اور دوسرے قوموں کی نسبت۔ بلکہ اختلاف پولٹیکہ جو اس زمانہ میں
یورپ اور اتر کے قومن کے اس با دوسرے قوموں کے ساتھ موجود ہے ایک ہزار
نیا دہ تر ہے اگلے زمانہ کے نسبت ہے۔ عالم پر ظاہر ہے کہ اس وقت میں تک
لا کہ فریج یورپ میں آما دہ ہے لائی کیسویٹے اور سیکرٹون کرور دوسرے طرح ہوتے ہیں
اوسکے لادگی اور سبب لوازم میں۔ علی ہذا تعین فرق نہیں ہے تشریحی مسلمان
اور کشتی نضال کے درمیان میں اور شجر ہند مسلمانوں کے تلوار یا انگریزوں کے قوت۔
اور کچھ ہی فرق نہیں ہے اختلاف پولٹیکہ عالمی اقوام اہل اسلام اور اختلافات
عالمی اقوام نضال کے درمیان میں۔ لیکن میرے نظر میں ایک فراق کلی ہے کہ اس
قوموں کے اختلاف میں کہ شاید کسی اور سبب انکار نہیں ہے۔ وہ افریقہ کلی ہے کہ
اہل اسلام کی اختلاف پولٹیکہ کسی کسی اصول اور قانون پر مبنی نہیں ہے اختلاف
پولٹیکہ امریکہ نضال کے تاکا کوئی کوئی اصول پر مبنی ہیں۔ احتمال ہے کہ کوئی شجر
بنابر اختلاف مذہبیہ یا بنا بر اختلاف فہمیہ میرے رائے کو اس مطلب پر مخالف ہو لیکن
بندہ نے اپنے رائے پر قائم ہوں ساتھ دلیل و برہان قوی۔ مسلمانوں ہند میں سلطنت
بے اصول و مضابط لیکن انگریزوں اب سلطنت کرتے ہیں اصول و قوانین کے ساتھ تو کہ یہی
اصول و قوانین میں مظلم ہے یا یوں کہو کہ عین ظلم ہے۔ اگر کوئی کہے کہ اگر
یہی اجنبی اجنبی ضوابط و قوانین جاری کی میں نے جیو تاتسلیم کر دنگا اور کہو گنگا کہ
"ازیک گل بہار می شود"۔ اور اگر اس مطلب پر مجھے بحث کرے کہ اس میں قانونی
مسلمانوں اس قانون انگریزوں سے ہزار درجہ بہتر تھا میں خاطرش ہونگا لیکن
انڈک تا قریب میرے صدق کلام معلوم ہو جائیگا۔ اس مطلب میں کئی شعبے ہیں
کہ ہر شخص اپنا جہت اور اپنا خاص میل لگا کر کے موافق ایک طبقے پر بحث کر چکا۔ فرقہ
ایک شخص کیسا کہ مسلمانوں اپنے زمانہ میں مکتوبہ جہت اعلیٰ خدمات و منافع عدول

پرہندہ اور دوسرے ذاتوں کو مقرر کرتے تھیں لیکن انگریزوں نے اسے نہیں کرتے۔ اس سوال میں دونوں ہندو (خصوصاً بابو بنگالہ) اور مسلمان شریک بن گئے۔ چاہتا ہے کہ وہ کلکتہ و بمبئی و مدراس میں کسی جیلہ سے اتقان دیکر سیویل سروس میں شریک ہو جائے اور مسلمان کہتا ہے میرا باب و ادا سب بنا دو اور تلوار مارنے والا تین سرکار کو لازم ہے کہ جھکو ایک عالیشان خدمت دیوے کے لگا کر کسی محنت یا علم و ہنر۔ یہ دونوں صاحب کو جواب دہ ہے کہ ای غریبہ ریجمنٹ حاصل نہیں ہو سکتی لیکن اپنے طبع کو محدود کرو۔ شاید کہتے تھے (خصوصاً ہمارا مسلمان بھائیوں سے) مسلمانان اگر خلق کو مفت جائیداد منصب و روٹی دیتے تھے انگریزوں نے اسے نہیں کرتے۔ اس شخص کا جواب یہ ہے کہ شرع و عقل و راسی تمام عقلی عالم کے نزدیک اس کاموں خلاف و حرام ہے اور سوای ایسے خلاف تمدن و اصول فکرائی و ترقی قوم ہیں۔ یہی بے اصول کاموں سے تو اسلامی سلطنتوں تباہ ہو گئے اور یہی تو اس قوم کو تیز پر دست نراج بنا دیا اور لہو و لعنت و عیاشی میں لپسا دیا اور خلاف اسکا کسب علم و ہنر و کمال سے متنفر کر دیا اور گدائی و مسوگی و ہرزہ گردی و ہرزہ گوئی پر عقائد کیا۔ ”بریا درمنافع بشارت و گریز ہی سلامت برکنار است“ مسلمانوں میں پروردی بڑھوائی کے سب سے دولت ہر نعمت سے بے بہرہ اور ہر اکت و تکنت میں گرفتار ہیں برخلاف نصارا کہ محنت و پردا کی بدولت ہر نعمت سے مالا مال و ہر اکت و تکنت سے نایاب البال ہیں۔ لیکن انگریزوں نے بھی ایک اچھی قانون قرار دیا ہے کہ ہر ملازموں و جاگروں کی واسطے اور وہ ہے پنشن جو ملازمین خلاق و شحاق سے لیکر کہتے اور فرعون سے لیکر کرتے ہیں۔ اس صورتوں میں بیشک تمدنی ایک قوم دوسرے قوموں پر خلاف و ظلم ہے لیکن اگر واقعا خلاف ظلم ہی ہے جب کوئے اصول کے مطابق ہے تو بیشک تبرک ہے ہر نعمت یہ کہ کوئے اصول کے مطابق نہو +

(۲) اختلاف تو نیکی کے افراد اور اجزای ایک قوم اپنے آپ میں۔ یہ سچ ہے کہ اس اختلاف ہی ہر ایک ملک اور ہر ایک قوم میں جو ہے لیکن یہ بات بخوبی سب سے ظاہر ہے کہ اگرچہ فرقہ گرائی انگلستان میں ستر گلدستوں چاہتا ہے کہ وزیر عظم میں رہیں اور لارڈ سائبرٹی چاہتا ہے کہ میں رہوں۔ اور نکو پارٹی چاہتی ہے کہ حکومت ہماری فرقہ

میں رہے اور اینکی پارٹی چاہتی ہے کہ حکومت ہماری دوزمین رہے۔ اگرچہ لیبروں
 پارٹی چاہتی ہے کہ اپنے قوت زیادہ ہوئے اور دوسرے پارٹی چاہتی ہے کہ اپنے قوت
 زیادہ ہوئے علیٰ ہذا القیاس ہر ایک شخص کو یہ پتا ہے کہ من مطلق جملہ برہمنوں
 لیکن فرق کلی ہے اوس شخص قبل الذکر سے نسبت وزیر اور وہاں من مطلق
 داران ترک داران اور اور ریاستہائے سلام کی۔ دوزار عظیم ممالک یورپ کو اتنی
 اختیار نہیں ہے کہ دوزار ادنی ریاستوں سلام کی ہیں۔ گورنر جنرل ہند کو وہ اختیار
 نہیں ہے جو ایک ادنیٰ عمدہ دار کا ہے دسی یا سٹون میں۔ وہ لوگ سب کے سب
 کسی کو جوابدہ ہیں حالانکہ یہ لوگ کسی کو جواب دہ نہیں ہے۔ الغرض یہ اختلاف ہی
 اوس فرقوں میں کسی نیک قول پر مبنی ہے اور اہل سلام میں کوئی اصول پر مبنی نہیں ہے۔
 لکن اس اختلاف پولیٹیکہ میں جو کہ آج ممالک یورپ میں عالمگیر اور نقطہ مکان
 مکت پوختے ہے ایک نکتہ قابل تفریغ اور ملاحظہ ہے کہ ہمارا مسلمانوں کو ضرور ہے
 اوسکا لئے سر مشق قرار دیوے اور پیروی کریں وہ نکتہ یہ ہے کہ یہی اختلاف اوسکو
 سلطنتوں کی اس سبب متحکم کر دیا ہے اور اوسکو ممالک اور قوم کو ایسے ترقی دیتا ہے اور عظمت
 مذہبیہ و فہمیہ کو اگر بالکل معدوم نہیں کیا ہے تاہم ایک ہر اہم موقوف کیا ہے۔ یہی
 اختلاف پولیٹیکہ ہے کہ حکومت خواہ لیبرل ہو خواہ کانسر ویٹو خواہ بادشاہی ہو خواہ
 جمہوری ہو حال لضا داکو روز بروز علم و دولت و زور و استیلا و وسعت مملکت
 و آراش و خزانہ تجارت و غیرہ میں ترقی بخشتے ہے اور یہ سب سبب اسلئے ہے کہ اختلاف
 ایک رٹی اور متحکم ضابطہ دھول پر مبنی اور چلتی رہتی ہے۔ اب زور غور کرنا
 کہ اس اختلاف شروع اسلام سے انکے اہل اسلام کہ در میان میں کس حالات مذمتانہ
 پر مبنی اور چلتے ہے۔ ہزاروں مابا سائے ستون کو اور ہر اہمیتے لئے باہون کو ہا ہون
 نے لئے ہا ہون کو اور غلاموں نے لئے، لکن کو یا ایک شخص اپنے تمام اقارب کو مردا دین۔
 کئے غلاموں آج غلام تہین کل بادشاہین ہون گئے اور کئے اشخاص آج راہزن و بے
 سرو پائتین کل با تدار بن گئے۔ کئی اشخاص آج وزرار عالی شان و دولتمند ہیں
 دوسرے دن اندک شور وطن یا توں مزاج یا گمان خطا یا غضب یا بغیر حال اپنے
 بادشاہ سے خاک ذلت کیس تہہ کیساں ہو گئے۔ بہت سے خاندان اندک چیز دہشت

مؤمن ہوا ہے۔ یہ سب کے سب فقط ہوا بیٹے سے تھا کہ مسلمانوں کو درمیان میں
کبھی اصول و قانون نہیں تھا بلکہ انی دتھن مین +

اب اگر کرم فرمایاں بندہ کو معاف فرماتے ہیں اور یقین ہے کہ معاف
فرمادیں گے حضورؐ کا نظم صحت و قدر کا جیسی اور اگر معاف ہی فرمادیں تو بندہ
بے خوف اپنے غرض کو عمل کرے گا۔ جب انکر صاحبان کرام کو یہ کیفیت بالانجورنی معلوم
ہے کہ وہ تین ہفتہ کے درمیان میں لاار دسا لہری نے ایک بڑی مجلس میں پہنچ دیا
اور اپنا پہنچ میں ستر گلدستوں کو بڑی الفاظ سے دگر کیا بلکہ دشمن ملک ظاہر کیا باوجود اسکے
سٹر سطر الیہ وہی سطر الیہ ہے اور وہی عزت و احترام کے ساتھ رہتے ہیں اور دروڑوں نے
اور ملک طرف دروڑ اور پارٹی ہیں۔ یہ دو ذوق بڑا گوارا کو مکیان دعویٰ ہے کہ ملک قوم کو
ہو خواہ ہیں اور دروڑوں کا سرگرمی و سختی سے آپس میں لڑتے ہیں اپنے قوم و ملک
سب سے دی کیلئے اور ممکن نہیں ہے کہ اس ہنگامہ میں ایک عہدہ خزانہ عاقبت سے زیادہ کم ہو جائے
لیکن مرغلان اسکا سٹائل اس رعایت حدود الامداد میں گذشتہ بہت برس کے دوران میں
ملاحظہ کرنا چاہئے کہ بعض اشخاص نے دیوانی کی خدمت کے درمیان کیا تنگ فتنہ انگیزی کی اور فقہان
پر بچائے اور کہا تنگ اپنے مال و حال و آبرو اور رعایت و حکومت کی شان و در بدر کو مٹا
کر دیا ہے۔ لاکھوں لاکھ کروڑوں روپیہ انگریزوں کے جیب مبارک میں گیا ہے اور علیٰ فرما
انگریزوں کے دعوتوں میں اور خار فریبوں انگریز کے لالچ میں اور فتنہ انگیزوں کے فتنہ انگیزی
کے واسطے برباد ہوتا ہے۔ لیکن یہ ملک و فناء رعیت و عزت قومی و افزایش دولت
کی دہریے تھائے۔ نہیں۔ محض اپنے اغراض نفسانی کے واسطے۔ بس +

(۳) اگرچہ سابقہ صفحات با قبل میں اس اختلاف پر یہی کہہ اٹھا رہا ہو گیا تھا
لیکن یہ ضروری ہے کہ اور چند سطروں میں مطلب کے لئے جائے۔ یہ اختلاف فتنہ انگیزی
سے خلقت عالم کی سرکلیت قوم میں ہو خود تھا اور انکے اور قیامت تک ہی رہے گا
لیکن یہ کج عزت اور علم کثرت بہم نہونجایا ہے بعض نفع اوام میں عیسا انصار و انکے
تخلیف پایا ہے بلکہ تریب معدوم ہو گیا ہے اور اسکا سبب کسی اور شخص سے ہے
سو اسی جمل اور بلوانی۔ اس اختلاف ہمیشہ سے اصل ہے حقیقت ہے لیکن مرغلان
اور مسلمان بہت اور نتیجہ برائی آفت خیر و فتنہ انگیز و خیر ہوتا ہے۔ اسکا

یہ ہے کہ ایک عظیم بہار یا سخت عمارت کی نیچے ایک ڈینامیٹ کی پیپار رکھے جائے اور اوس پر ذرہ سے انگا ر فورا وہ بہا ر یا وہ عمارت باپش باپش ہو جائے +
 باکہ کسی خشک رمنامین ایک کبریت کے کاڑھی لگا دنا ایک دم میں تمام جھگڑا
 جائیگا۔ اس اختلاف کے نتیجے سے ہزاروں ملک منقرض تباہ و کروڑوں لہرون
 خراب اور آدمیان ہلاک اور اور عواتین سوہ و مردوں بے زن با بے بیٹوں و بیٹوں
 بے باباؤن بے بیتان بیتان بے مان ہو گئے اور خاندانوں منشی میں ٹھکنے
 ہیں اور علاوہ جس قوم میں کہ یہ اختلاف رہا ہمیشہ ایک سبب عظیم تھا عدم ترقی
 اوس قوم کا +

اب یہ خلاف فہیمہ ہزاروں قسم کے ہوتے ہے کہ بیٹے بیٹیاں ایک چند قسم کو
 بان نہیں کر سکتا ہوں۔ مثلاً ایک شخص دوسرے سے پوچھے کہ میں فلان کام کو
 گردن اور اوس شخص خا موش رہتا ہے پس وہ شخص اول اوسکا سکوت کے موجب وہ
 کام کو صورت دیتا ہے بعد معلوم ہوتا ہے کہ شخص ثانی راضی نہیں تھا اوس کام کو
 ایک پامٹا نے اور کچھ فرمان دے اور اوسکا ویزا اور کچھ کئے حکم ہوا کہ اوسکا گردن
 مارے جائے۔ ایک مرد نے اپنی عورت کا کچھ کہا اور عورت اور کچھ سمجھی یا اوسکا
 حکم کا بجانا نے میں دیری کئی یا کسی طرح وہی اصل گان بداد سکی حق میں کیا اور اوسکا
 ناک کا شا با اوسکی گردن مارا۔ ایک شخص نے کہا کہ مسلمانوں ایسا دیا ہے
 سمجھا کہ وہ کافر ہے یا اسلام سے خارج ہے یا اپنے دین کو امانت کرتا ہے یا اونکا تہبیل
 بٹا جاتا ہے یا کہتا ہے یا مسلمانوں سے دشمنی رکھتا ہے۔ اگر ایک شخص نے کہا
 کہ نصا یا اور کوئی دوسرے مذہب والے کہتے ہیں کہ مسلمانوں زور شمشیر سے اسلام
 رواج دلتے افعال کلی ہے کہ کوئی بیوقوف سمجھ لگا کہ خدا قائل بتی ہے یا کہ
 اسے یہ بات کی کہتا ہے۔ ایک شخص نے لکچر دیا یا کوئی رسالے لکھا اوسے
 (پانچ) کہتے یا اور کوئی دوسرے نسبت جیسا کہ یہ ناہجار اردو ہے کہ سبہ کہتا ہوں
 بعض لوگ کسی لفظ یا عبارت یا مطلقہ عرض مصنف کا نہیں سمجھ لیا اور اوس لکچر
 یا رسالے پر ہزاروں مکتہ چینینوں کئے اور علاوہ ہزاروں قمینین اوس شخص کو دینا
 والا یا مصنف پر لگائے۔ یہ دو حکایتوں کو تو مردم ہند پر خوب معلوم ہے کہ کوئی

شاعر قزل ارسلان کو مرع کی اور جیسا "مہ کرسی فلکت ہند اندیشہ زیر پای ناہورے
 برکاب قزل ارسلان ہند" اس واسطے بادشاہ کی قد اور عقل دونوں قصیدہ کا مرتبہ چلو
 شاعر کو مرؤالا یا سزای سخت دیا۔ اور دوسرے بادشاہ کو مرع میں شاعر نے کہا
 ۱۷۱۱ء میں تاج دولت بر سر تہ "حسودانچہ غرض سے بادشاہ کو سمجھا دیا کہ نفع میں
 اس شعر بد معنوم است یعنی ہوتا ہے "ت بر سر تہ"۔ الغرض ملک شہر و محلہ کلی
 برکن رکسی گھر اس اختلاف سے خالی نہیں ہے اور اسکا برا کیفیت و سفر تاج مان
 اور لکھنے میں نہیں آئے۔ میں نے برسوں گزرتے ہے اپنے ہم مذہبوں کے خیر خواہی اور
 بہبودی و ہمدردی میں دم مارتا ہوں لیکن میرے خیر خواہی اور ہمدردی کے بارے میں
 اکثر بے سمجھ و نادان آدمیوں نے طرح طرح کی تاویلین کیں اور کر رہے ہیں اور میری ہجرت
 میرے مطالب و اغراض پر ہزارا لکھتے چنان کرتے ہیں۔ اور تو اور میرے ہونٹوں ہی
 سے اکڑوں نے محکوم گریز و علیما ٹی خیال کیا ہے اور بعض دہریے۔ بعض بابی۔ بعض
 سنی اور بعض نجری سمجھتے ہیں۔ میں نے فوائد آزادی میں ایک رسالہ لکھا تھا اور ایک
 مفرد عالم و فاضل سید نے ہمارے محکوم کا فر اور ننگ و الدین و طاعن مسلمانان
 وغیرہ وغیرہ لکھا۔ اور ہزاروں ہمتیں لگائیں۔ فاصکر جید رآبا دیون کا قول ہے کہ آغا
 صاحب لوگوں کو گالیان دیتے ہیں۔ بہر حال کوئی کچھ ہی کہا کرے میر خیال ہے کہ جب
 تک ہر قوم و ملت میں علم و اخلاق کی عمدہ تربیت نہ پہلائی جاے اور ہر قوم و ملت
 ہر مذہب و فرقہ کے لوگ ایک دوسرے سے معاشرت و مصالحت و دوستی برپا نہ
 نہ کریں عام طور پر اختلافات اور مذہبی تعصبات معدوم یا اقل کا معدوم نہیں ہو سکتے
 خصوصاً ہماری ملت میں اتفاق و اخوت و دوستی و ہمدردی کا پیدا ہونا محال ہے
 جسکے بے تلخ سے دنیاوی امور سلطنت و دولت و رفاه میں ترقی نہیں ہو پاتی +

اہل عالم اور مسلمانوں میں اتفاق کی وضع حالت

جسکے اختلاف کی برائیاں مفصلاً بیان کر دی گئیں اور معلوم ہے کہ اختلاف کا دور ہونا
 اتفاق کی بنا ہے اسلئے میرا نشانہا کہ اتفاق پر بحث کر دین یا کچھ لکھوں تاہم سمجھا جاتا ہے
 کہ اویکے متعلق اپنے خیالات کا ظاہر کرنا کج فہموں کیلئے فائدہ سے خالی نہوگا۔ اس

کے ایک ہفتہ پیشتر کسی ایک بزرگ نے اتفاق کے بارہ میں لکھ دیا تھا اور یہ بزرگوار
 ہی جو اس لکچر کے بڑے وقت صدر نشین تھے کچھ تاریخی اتفاق و جہات اتفاق
 مسلمانوں کے ابتدائی اسلام و خلفاء کے زمانے سے بیان فرمائے۔ مجالس کی برسات
 کے بعد اون سے میں نے سوال کیا کہ آئسٹون سے کس طرح کا اتفاق چاہتے
 ہیں۔ مذہبی یا پولیٹکی۔ ان حضرت کا مزاج بے اچھلہ مستقیم فرمایا کہ مذہبی
 اتفاق ہونا چاہئے۔ میں نے کہا کہ جب مذہبی اتفاق کسی ملت میں ممکن نہیں ہے۔
 البتہ پولیٹکی اتفاق ممکن ہے۔ بس کچھ سے میرا مطلب اونکی سمجھ میں نہیں آیا۔
 لہذا میں نے اپنے خیالات کی قدر تفضیل کے ساتھ ظاہر کرنے کا ارادہ کیا ہے +

یہ سچ بات ہے کہ مسلمانوں میں اتفاق ضرور ہے اور بہتر سے اعلیٰ و ادنیٰ اشخاص
 بجز اور تقرراً اتفاق پر بحث کرتے ہیں۔ اگر معافی ہو تو مزید عرض کر گیا کہ ہر کوئی
 بہت کم واقف ہے کہ اتفاق کے مواقع اور ایسی حقیقت طریقہ کیا ہے اور کیا ہے
 اور کسی سے بیان نہیں کیا کہ کہی مسلمانوں میں اتفاق رہا بھی تو وہ کونسا زمانہ میں
 اور کس حالت میں طریقہ پر تھا۔ ناظرین ذرا اس مقام پر غور فرماؤں اور میرے الفاظ
 و عبارات کو جانچیں تو بخوبی معلوم کریں گے کہ اتفاق کیا ہے اور مسلمانوں میں اتفاق
 ہوتا تو کیا ہوتا +

تمام جہان کے مسلمان کہتے ہیں کہ نصارا میں اتفاق ہے اور مسلمانوں میں نہیں
 اور اوسکا ہونا ممکن نہیں۔ اگر میں اتفاق کے اقسام و کوائف بیان کروں تو
 معلوم ہو گیا کہ مسلمانوں میں ہی اتفاق کا ہونا غیر ممکن نہیں ہے۔ بیشک نصارا کے
 اکہین اتفاق ہے لیکن کیا اور کس شکل میں ہے۔ مختلف اقوام کے فیما بین جو اتفاق
 نامزد ہے وہ اتفاق مذہبی نہیں ہے بلکہ اتفاق پولیٹکی ہے اور کسی امر خاص یا ہر
 بموجب ایس میں اتفاق قائم کیا جاتا ہے۔ مثلاً آج روس و فرانس کی خصوصیت
 میں دولت جبرستی و اسٹریٹیا و ایٹم لیا متحد و مراعت ہیں۔ علیٰ ہذا الفتاس اقدم نصارا
 کا کوئی ملک کیوں نہو جہان حکاموں کے اجراء و افراد میں باہمی اتفاق ہے تو وہ
 اتفاق مذہبی نہیں ہے بلکہ پولیٹکی اتفاق ہے اور ایسا ہی ہندوستان میں مسلمان
 فرقہ ستی شیبہ و آری اور اہل طریق ندویش جیشیہ قادریہ و غیرہ وغیرہ

اور ہندو اقوام بنگالی راجپوت سکھ مراٹھا اور آتش پست ہزارہ کف ہیں جنہیں مذہبی اتفاق ممکن ہی نہیں ہے۔ نصارا کو دیکھتے لگتے تین سو فرقہ نہیں کہیں ہی مذہبی اتفاق پانچواں نہیں جانا اسکے علاوہ ممالک نصارا کے بعضی فرقہ اس میں پولیسکیہ اتفاق کے ہی پانچ نہیں ہیں جسے ملک دس میں فرقہ نہایت اور ملک جرمن میں فرقہ سوشلسٹ وغیرہ وغیرہ۔ کہیں نصارا کی فوین اصول و قوانین کے مطابق پولیسکیہ اتفاق رکھتے ہی ہیں۔ چنانچہ اس اتفاق کی دو قسمیں ہیں۔

(۱) اتفاق ملکی و سیاسی کا طریق عمل یہ ہے کہ بادشاہ و رعیت کو بلا اتفاق ایک اصول کے پابند رہنا ہوتا ہے اور بادشاہ کو رعیت کی اور رعیت کو بادشاہ کی موافقت ضرور ہوتی ہے۔ مثلاً انگلستان میں (مگنا کرتا) بادشاہ و رعیت کے فیما بین ایک معاہدہ عظیم ہے اوس میں بادشاہ کو رعیت کی موافقت پر اور رعیت کو بادشاہ کی موافقت پر مجبور کرنے کے شرائط درج ہیں جسکی پابندی اور باہمی حقوق کی حفاظت دونوں برابر رکھی گئی ہے۔ بادشاہ کی واسطے یہ شرط ہے کہ "بادشاہ پادشاهان درویش نہت" بادشاہ جان و مال عیال و آزادی رعیت کا مالک نہیں ہے اور بادشاہ کو کہی اور کسی وجہ سے حق نہیں ہے کہ رعایا سے نیم بیضہ یا جائز طور پر حاصل کر نکا جو ادا کرے۔ یہاں خلاف اوسکے ملازمین سرکار عرصے کو شریف میں بجا رہے کر برگز کرینو الونکی سیکرٹون سڈیان بار واری کے لیے بگاڑتے بلکہ لٹا ہیں اور انہیں گالیوں اور ہکا منہ کے سوا ایک کوڑی نہیں دیا جاتی۔ اور نہ کوئی اولیٰ فریاد سنتا ہے۔

جب ولیم سوم تخت پر بیٹھا شرائط مگنا کرتا اور یہی پختہ و مستحکم تر ہوئے۔ یہ قرار پایا کہ ہر فرد رعیت حلف کرے کہ "میں رستی اور صمیم القلبی کے ساتھ ولیم اور انکی بی بی (مری) کا وفادار اور دولت خواہ اور صلح و منقاد ہوں خدا یا مجھے تو ضیق دے"۔ پس ایسے معاہدات و شرائط اقصا علیٰ عالم میں رعیت سے ہر ادنیٰ و اعلیٰ کو اپنے بادشاہ کی عزت و احترام کرنے پر پابند کرتے ہیں اور اوسکے فرمان کا صلح و منقاد بنا دیتے ہیں۔ بادشاہ کو بھی لازم ہے کہ رعایا کی واجب حمایت و حفاظت کرے۔ خیال کرنا چاہئے

کہ ہمارے مسلمانوں کی یہ حالت نہیں ہے۔ رعایا خواہ کسی پاپہ کے ہوں بادشاہ کو اولی الامر سمجھتے ہیں اور اپنے کو اوس کے غلام حلقہ بگوش۔ بادشاہ جو چاہے کرے دم نہیں مار سکتے۔ لیکن غایب دہشت اوس کے ظلم و جفا جوئی دندہ دی و عیوبہ اعمالیوں کے شاک کی رہتے ہیں اور اوس کا اعتبار و وقار ان کے دلوں سے زایل ہو جاتا ہے اور بادشاہ بھی ابداً بیچارے رعایا کی حفاظت و حمایت نہیں کرتا۔

(۲) رعایا کا باہمی اتفاق جس کے لئے ہزاروں کپتیاں۔ سوسائیاں۔ جماعتیں کلبیں وغیرہ وغیرہ قیام ہیں۔ اور اون میں ہزار ہا آدمی شریک ہیں جو تجارت خلافت۔ ترقی علوم و اشاعت مذہب یا اور امور میں ترقی و افرازش دولت و آسائش کا موجب ہے ان کے کسب کا طریق عمل انہی مستحکم ضابطہ اور قانون کی بنا پر ہے جو کو وہ خود ایجاد کرتے ہیں یا حکومت دونوں۔ البتہ جب حکومت کوئی قانون جاری کرتی ہے تو اوس کا اعتنا اور پابندی زیادہ ہوتی ہے۔

یہ سچ ہے کہ ایک وقت مسلمانوں میں اتفاق تھا۔ میں پوچھتا ہوں کہ کس زمانہ میں اور کس طرح پر تھا۔ جاننا چاہئے کہ جنارے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانہ میں روزانہ حضرت جبرئیل نازل ہو کر ایک آیہ کے آتے تھے جیسا کہ التنبی اولی بالموئین من الفسہم الخ۔ قل ایما انا بشر مثکم الخ۔ یا ایہا الذین امنوا اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول۔ یا ایہا المؤمنون الذین امنوا باللہ ورسولہ۔ یا ایہا الذین امنوا لا توفوا اصواتکم فوق صوت النبی الخ۔ وغیرہ وغیرہ۔ پیغمبر خدا صلعم کے ساتھ مسلمانوں کی اطاعت میں سرگرم اور متفق تھے۔ جبکہ رسول مقبول نے جہان سکا رحلت فرمائی اور اسلام اطراف جہاں میں پھیل گیا اور مسلمانوں کی کثرت ہوئی تو انہیں اختلافات برپا ہوئے۔ ناظرین یہ خیال نہ کریں کہ بندہ کی غرض اس اختلاف سے ہوگی جو اختلاف کے سبب واقع ہوا۔ نہیں نہیں۔ خلافت ہی اوس کی ایک شاخ تھی۔ بہرہ وہ اختلاف تھا جو مثل یہود و نصارا کے مسلمانوں میں پیدا ہوا۔ جسے یہودیوں۔ عیسائیوں اور ہنود میں ہزاروں شعبہ فرقہ بنا دئے تھے۔ اگرچہ ابتدائیں بظاہر مسلمانوں

کے دو فرقہ ہو گئے اور آج بھی وہی دو فرقہ بہت بڑے ہیں لیکن کچھ تو اس زمانہ گزرنے پر حقیقت احکام الہی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اعمال و افعال خلفاء و بزرگان دین اولین کی دریافت میں اور بزرگان علم کے آراء میں اختلاف کے باعث سے اور نیز حجاب و مال و دنیا و حرص کینہ و حسد کی وجہ سے قبائل و فرقے و شعبے اور ملل مختلفہ ہو گئے۔ لیکن تعداد حصہ میں نہیں آسکتی۔ ان حالات سے صاف صاف معلوم ہوتا ہے کہ یہ نیز اسو برس کے عرصہ میں مسلمانوں کو کبھی اتفاق تھا ہی نہیں۔ اگر کوئی کہے کہ مسلمانوں میں کسی وقت اتفاق رہا ہے تو میں تسلیم کرتا ہوں اور اسکے ساتھ ہی یہ کہہ سکتا ہوں کہ آج بھی مسلمانوں میں وہی اتفاق موجود ہے اور گذشتہ و حال کے زمانہ کا اتفاق ایسا ہے۔ جسے اب ہم دیکھتے ہیں کہ سکندر آباد۔ حیدر آباد۔ ممبئی۔ دہلی وغیرہ کے مسلمانوں کی باہمی دعوتوں میں اگرچہ عین بہرے۔ حدودی۔ و تابی۔ تثنی۔ شیعوہ۔ تمام فرقوں کے لوگ جمع ہوتے ہیں۔ ہنستے بولتے بازو سے بازو ایک ساتھ ایک دسترخوان پر کھاتے ہیں۔ لیکن یہ سب کچھ محال ہے نا موافق ہیں۔ ایک نامہ میں (اور آج بھی ایسا ہے) شعبہ مذہب سناتا کرتے تھے کہ اکثر بلکہ تمام اسلامی فرقوں نے سید احمد خان اور ان کے پیروں کو برا بھلا کہا اور بخیری و کافر سے تعبیر کی اور انکی رد و وطن و ذم و قبح میں کتابیں اور رسالے لکھے۔ قی الحال دو چار سال سے لندن کانگریس کی مخالفت میں اس کے لب رسد جس کے تطبیح اور پیرو گئے اور انکے ساتھ متفق ہوئے ہیں +

دو چار ہینے گذرتے ہیں کہ ممبئی میں اور نیز مقامات متعددہ میں گاؤں گشتی اور نابوت وغیرہ نکالنے کے باعث سے ہندو مسلمان کے درمیان سخت لڑائی ان سرزد ہوئیں۔ سیکرڈن آدمی مارے گئے خلافت کا مال و متاع تلف ہوا۔ مسلمانوں کے اتفاق کی یہ حالت ہے۔ یہ ہر چند متفق ہونگے غور کرنا چاہئے کہ اتفاق نہ ہو سکا کیا وجہ ہے۔ مجھے یاد ہے کہ دو بائیں برس کے آگے آگے آباد میں نواب محسن الملک نے لکچر دیا تھا اور صاحب اخبار آزاد نے اس لکچر پر کئی اعتراضات کئے۔ نمبر اول کے ایک ہرہہ اعتراض تھا کہ "محسن الملک نے صفحہ ۳۹ میں تنزل کا پہلا سبب قیام کر کے سرخی میں پہلے کہا ہے (خلافت کا جھوٹا شخص سلطنت ہو جانا) ہم پوچھتے

ہیں کہ 'جمہوری' سے بیان محسن الملک کا کیا مطلب ہے۔ اس بات کو تو ہم تسلیم کرتے ہیں کہ ابتدا میں خلیفہ کا انتخاب جمہوری اصول پر ہوتا لیکن خلافت کے انتظام میں خلیفہ پر جمہور کے شوریے کی قطعی پابندی ضرور نہیں تھی۔ ہم کہتے ہیں کہ مشورت دوسری چیز ہے اور اوپر قطعی پابندی دوسری چیز۔ ایسا ہی نہیں تھا کہ غلطی سے جو فیصلہ ہوتا ہو وہی واجب العمل قرار پاتا ہو۔ خلافت اول میں لشکر کی پوری آدرستگی اور روانگی غلبہ آرا کی خلاف ہوئی تھی خلافت موحیم میں مروان کا طلب ہو آنا غلبہ آرا کے خلاف ہوا تھا۔ خلافت چہارم میں اسیرت م کی مکرزی کے حکم میں بغیال غلبہ آرا کے خلاف ہوئی تھی۔ یہ واقعات خطا شہادت دے رہے ہیں کہ خلیفہ کی راہی جمہور کی قطعی پابندی نہیں تھی۔ پھر سو ایک جزو انتخاب کے مجموعاً خلافت کو جمہوری کہہ دینا محسن الملک ہی کا کام ہے۔

یہ کلمات دیر صاحب آزا کے ہیں کہ شاید بخوبی تواریخ اسلام سے واقف ہیں۔ اب اس مقام میں اگر ناظرین غور کریں میری عرض کو بخوبی معلوم کر لیں گے اور انتخاب خلیفہ کے جمہوری اصول اور خلیفہ کے لیے جمہور کے شوریے کی قطعی پابندی سے ہماری عرض اور بحث نہیں ہے بلکہ ہماری عرض یہ ہے کہ جب تیرا سو برس گذر چکے اور سکاٹون کے کنگ میں اس سلطنت و حکومت کوئی کینیٹ اور لیجسلیٹو کونسل کے اصول کے موافق نہ تھے آج جب کہ جدید بادین کینیٹ کا تقریر ہوا اور لیجسلیٹو کونسل قائم ہوتی ہے ہم دیکھنا چاہتے کہ دستور پر یہ کینیٹ اور لیجسلیٹو کونسل جاری ہوتی ہے۔ اگرچہ اون مجالس شوریے میں یقیناً کوئی غیر مای کوڈٹ یا چیف جسٹس اور دیگر اہل وسالطہ نہ تھا لیکن اس مجلس میں کئے قانون دان ہرزدا، روسیہ ماہوار یا ب اشخاص ہیں +

اب ہم اون دونوں سابق الذکر بزرگوں کے آرا پر بحث کرنا چاہتے ہیں تاہم ان کے بعد اپنی پرہی۔ تو اب محسن الملک ہا دکی رسک نہایت اچھی ہے لیکن اسپین تین بڑے نقص ہیں (۱) ابتدائے اسلام میں خیاب سالہ کے ساتھ قرابت اور لگے زمانہ کی قربت کی وجہ خلفائے اربعہ اولیہ کا خیال سلطنت پر نہیں نہ تھا۔ خلیفہ ثانی ایک چٹائی پر مسجد کے دروازہ میں بیٹھ کر احکام شریعت جاری کرتے تھے۔ اور علی ہذا القیاس خلیفہ ثالث مدایع بھی۔ چنانچہ خلیفہ چہارم لوگوں کے

واسطے مزدوری اور اب کسی کیا کرتے تھے۔ ایسا ہی خلافت کی حالت ہمیشہ کیلئے قائم رہے۔ یہ ممکن نہ تھا کہ خلافت شخصی سلطنت سے تبدیل نہ ہوتی۔ جب ظلیفہ اللہ و خلفائے رسول پادشاہ بن گئے۔ لباس۔ وضع۔ حالات۔ افعال و اعمال میں تغیر اور ہزار ہا غلامان زرین کمر و کثیر کان ہاہ پیکر۔ کثیر التعداد ازواج۔ اور شراب خواری و افعال بیجا کا ارتکاب لازمی بات تھی۔ (۲) اسلام اور مسلمانوں کی ابتدا فقط مکہ میں تھی اور چاروں ظلیفہ ہی ملک عرب اور ایک خاندان کے تھے۔ کیا یہ معلوم نہ تھا کہ مسلمانوں کی کثرت ہوگی تو مختلف ممالک میں رہیں سینگے۔ خلافت برآنام ہوگی اور بلا لحاظ دین و دنیا کے شرع و احکام کسی جہاد و ل دنیا کیلئے سلطنت کے بن گئے۔ ہر ملک و جگہ کے لوگوں میں خلافت کے دستکبید ہونگے چنانچہ ابتدائاً شام میں بنی امیہ نے دعویٰ خلافت کیا۔ بعد بنی عباس نے اوس خاندان کو تباہ کر کر خلافت لی۔ پھر خاندان بنی امیہ سے اسپین کے ملک میں ایک خلافت کی بنیاد قائم ہوئی۔ کسی زمانہ میں بغداد۔ مصر خلافت کے مرکز بنے۔ آخر کو یہ لوگ بکے ستارہ و نیت و نابود ہو گئے۔ (۳) یہ کہ اگر خلافت ایک ہی خاندان میں رہتی اور سلطنت کے ساتھ شامل رہتی تو مع ذلک ممکن نہ تھا کہ ایک ظلیفہ یا پادشاہ آج تمام مسلمانان جہاں پر پادشاہی یا خلافت کو بلکہ بالقرعہ ہر ایک ملک کا ایک پادشاہ یا ظلیفہ ہونا چاہئے تھا۔ پس کچھ باہر تھا کہ ہمیشہ خلافت یکجا رہے +

اب ہم بحث کرتے ہیں آزادی کی رائے پر۔ واضح ہو کہ ہماری بحث اس بات پر نہیں ہے کہ ابتداء میں مسلمانوں نے کیا کیا اور جو کیا وہ اچھا تھا یا برا تھا۔ بلکہ ہمارے غرض یہ ہے کہ آیا اوس زمانہ میں اسلام مشاورت و انتخابات سے نئی یا کسی زمانہ میں امراتم ہے۔ اور ہمارے قوم کی عقل اور علم سے شرع و عرف ثبوت کو امر ضروری جانتے ہیں یا نہیں۔ اگر ان کے حالات کی اصلاح اور اہل اسلام کے امور دینی و دنیوی کا نظم و نسق صرف اس امر پر منحصر تھا کہ شوری ہوگا اور اوت کے موافق عمل ہوگا تو کوئی خاص ضابطہ ہی ضروری تھا جس کے موافق شوری ہوگا اور اسے اس سے ضابطہ کی پابندی ہوتی رہے۔ مگر اس پر ہرگز کے نانا میں اہل اسلام میں کسی شوری اور کبریا جمہور کے حکم پر عمل نہیں کیا اور بلا شک و شبہ اسی سبب علت سے دولت اسلام منقرض ہوئی اور ہم اس آفت و بلا میں گرفتار ہوئے۔ لیکن کج کل فہمے قدر اہل اسلام جواب غفلت سے ہوشیار ہو رہے ہیں

اور چاہتے ہیں کہ اس اصول پر عمل کریں اور اسکل ابتدا حیدرآباد سے ہو رہی ہے۔ اب ہم پوچھتے ہیں کہ اس باب میں عقلاً و فضلاً اہل اسلام کی کیا رہی ہے اور کس طرح یہ نجس لٹو کو نسل کی بنیاد قائم کرنی چاہی اور کس طرز سے شوری کرنا چاہئے کہ کہ ریاست با انتظام اور امور ملکی با نسق جاری ہیں اور کسی فرقہ کو با ہم اختلاف نہ ہو۔ آیا یہ ممکن ہے اور اگر ہے تو کیا معقول بات ہے کہ بادشاہ یا مدار المفہام حکم دے کہ ای مقننوں اور اے شوری والو کو تم قانون جاری کریں اور شوری دین لیکن ہم وہی کریں گے جو ہمارے راجہ میں اور جو ہمارا خیال ہو۔ یا یہ کہ مقنن خود کہہ دیں ہم شوری کرتے ہیں اور قانون وضع کرتے ہیں لیکن یہ کچھ ضرور نہیں ہے کہ بادشاہ یا دیوان ہمارے قانون کا پابند رہے بلکہ وہ مجاز ہے جو اس کے جی میں آوے۔ بس اگر کیا ہو تو یہاں خلاف رسم مشاورت ہے اور ضرور اس سے بے انتظامی واقع ہوتی ہے۔ لہذا ضرور ہے کہ مشاورت کو اسطے ابتدا میں کوئی ضابطہ مقرر ہو جاوے اور علی ہذا الفیاس مشاورت کی قطعی پابندی کا انتظام کر دیا جاوے ورنہ مشاورت سے فائدہ کا ہر نفاذ ہوگا۔ اب ہمارے راجہ ہیں کہ خلافت رہندہ کیو اسطے کسی مفید اصول پر کوئی نفع بخش ضابطہ مقرر کر لیا جاتا بہتر ہوتا اور شاید ایسا کوئی اصول اور وقت قائم کیا گیا جسکی نیچے خبر نیچے۔ اللہ اذن ناظرین کو تاریخ عرب کے ملاحظہ فرمانے میں اس خبر ہوگی اور اگر جیسی ہمارے ہے خلافت کے اصول پر قائم ہوئی تھی تو بیشک اوس میں ہی ایک علت تھی اور وہ یہ تھی کہ عرب کا پرانا اصول جو صرف خلفای راشدین اور اولی ایام خلافت کے متعلق تھا اور جو اوس وقت بجا رکھنا اب استمراراً بجا رکھ نہیں ہو سکتا تھا۔ کیونکہ وہ اصول اوس وقت تک اور اوہنیں خلفا کے واسطے تھا نہ یہ کہ اوس کی قیامت تک کام لیا جاتی اور اوسکو اصول دین و دنیا و اصول تمدن مسلمان بنا لیا ہے۔ اللہ وہ چاہے اور پرانا اصول مسلمانوں کیو اسطے سر مشق بنا رہتا جس سے ہر ایک بادشاہ اپنے اپنے ملک کے واسطے اوس سے مدد لیا کرے۔

الغرض ہمارا تمام مطلب یہ ہے کہ ابتدا میں مسلمانوں نے اپنے تمدن کی اصلاح کی بنا پر بالکل توجہ کی اور سارے مسلمانین کو حکام اسلام نے خود سے اور خود سری اختیار کی اور علماء سلام دنیا دار اور متعصب اور عموم ظالمین بے علم اور جاہل رہیں بدین مقتضیات باہمی

اختلاف واقع ہوا ایسا اختلاف کہ او کا سفیغ و دفع اور استیصال و انفصال سے تلواریک اور کسی سے نہ بنا۔ اور ہزار ہا خوزیریاں ہوئیں اس سے بھی کوئی خاتم فیصلہ نہ ہو سکا قیامت تک بھی نہ ہوگا۔ بلکہ روزاً فرعون ترقی پر ہے۔ اب اگر کوئی شخص خود بھی کہ سمائون میں باہمی اتفاق اور عدم اختلاف ممکن ہے یا نہیں تو فی الحقیقت اس کا جواب بہت مشکل اور غور طلب ہے۔ اتفاق اہل سلام کا یا کسی اور قوم کا پانی پینے سے زیادہ تر بہاں ہے لیکن مسلمان ایسے بڑے سمندر میں ڈوبے ہوئے ہیں اور ایسے مقتضیات و کمالات میں مجبوس ہیں کہ ان کا اتفاق و اتحاد قیامت تک غیر ممکن نظر آتا ہے +

(۱) اس آفت کا پہلا سبب یہی پایا جاتا ہے کہ خدا جہاں اس امت پر آنا جہاں اور بہت عفت ک ہے۔ (۲) اور دوسرا سبب یہ ہے کہ بادشاہ سے گدائت اور اعلیٰ سے دل کت ہر شخص کو وہ کسی پیشہ و فن کا کیوں نہ ہو خود سری اور خود غرضی میں مبتلا اور محیط ہے اور سب کے لب ہزاروں آفتوں میں لینے لہو و لعین بنا ہی تن پروری و بے غیرتی میں اپنے سے بڑھے ہیں۔ علم و ہنر و ہیوادی و ہمدردی باہمی لاپرواہی اور نصیحت و خصوصیت و حقہ جسد باہمی میں گرفتار ہیں۔ (۳) یہ ہے کہ دشمنوں سے ہزاروں ہفتیں اور خوریاں اور ذلتیں ادا ثانی پسند کرتے ہیں لیکن شفیق اور ہمدرد اور واقعی دوستوں کی ایک ہی نصیحت سے اوکو ننگ و عار ہے بلکہ بدبختی سے دشمنوں کی مذلت سے زیادہ تر خوش ہوتے ہیں اور در طرف اسکے دوستوں کی نصیحت سے رنجیدہ اور ناخوش ہوتے ہیں +

الفرض خدا عزوجل تو فریق کرے اگر یہ بھی بے بدبختی کے مارے خواب غفلت سے ہوشیار ہو جائے تو سمائون کا اتفاق خارجی یا داخلی غیر ممکن نہیں ہے۔ بلکہ کمال سہولت ممکن ہے۔ بیان اتفاق خارجی سے مراد یہ ہے کہ مختلف اقوام اہل سلام یعنی ہندوستانی دارانی و افغان و ترک و غیرہ و غیرہ باہمی اتفاق رکھیں بقابلیہ دشمنان خارجی کے اور اتفاقاً داخلی یہ ہے کہ ایک ملک کی قوم اسپین اپنے علم و تجارت و فلاح اور آسائش کی ترقی ترقی کے واسطے اتفاق کرے۔ لیکن اس بات کے کا خوب تصور رہے اور کہی فراموش نہ کرنا چاہئے کہ کیا اول اور کیا آخر لا کہوں کہ ان کا ہون کا حتامہ اور تک کتاب بیچے کہ ہر ایک کام میں تا دن مستحکم ہوگا رہے اور اس سے کہ گدا گدا کے قانون کی یا بندی کن ضروری ہے

بعضی کیفیات جدیدہ متعلقہ مطلب اختلاف

اول بندہ کی راہی امور دینتہ میں

اگرچہ پھر حق میں مختلف اشیا میں مختلف فرقوں کو مختلف خیال اور گمان ہے اور خود ہمارے اہل علم میں بعض لوگ بحث باطن اور نامی سے مجھے کافر اور لادینہ اور نہایت قدم وغیرہ وغیرہ سمجھتے اور کہتے ہیں اور شاید بعض لوگ مجھے سنی اور بعض شیعہ متعصب سمجھتے ہیں لیکن جو ہوں اور جس طریق پر ہوں اسلام سے خارج نہیں ہوں۔ میں نے اپنے کسی کتاب یا رسالہ میں مذہبی معاملات میں بحث نہیں کیا۔ بعضی کیسے مذہب کو خلاف اور کیسے طریقہ کو باطل نہیں سمجھتا اور اگر ایسے ہی بحث ضرورت ہوئی کہ بغیر کچھ لکھے گزر نہیں تو ایسے حالت میں مجبوراً ضرورت سے زیادہ بحث نہیں کیا۔ تاکہ کسی کو طبع کا سنج نہ ہو۔ تعصب تو میرے عقیدہ میں کفر ہے اور اوس کو اس ملت کی نسبت اور افلاس کا موجب سمجھتا ہوں۔ میں کسی سے یہ نہیں کہتا کہ اپنی قلبی عقیدت سے اگر چہ وہ باطل ہی کیوں نہ ہو چھوڑ دیوے کیونکہ ایسا کہنا سخت محال ہے۔ بلکہ یہ کہتا ہوں کہ جس کلمہ جو عقیدہ ہے اوسکا وہ بیکل یا بند رہے مگر جمالت اور نادانی سے یا ظاہر کرنے کہ ہزاروں خون ہوں اور پھر بیفائدہ +

ظاہر ہے کہ ابتداء اسلام سے انک جمالت اور نادانی و تعصب سے کہ در با مسلمان باہم لڑنے اور کہ درون ہا سگٹے لیکن طرذ بہرہ کہ اتنی بڑی خویزی ہوئی اور کوئی ایک نے عقیدہ کو نہ بدلا اور نہ کسی کو ایسے موت نصیب ہوئی کہ وہ بہشت میں گیا سوغض بہرہ کہ ایسے بزدستی اور طعن و لعن سے قیامت تک نہ کوئی سنی شیعہ ہوگا اور نہ شیعہ سنی مسلمان کا و کسی کو چھوڑینگے اور نہ ہندو اوسکی پرستش سے باز آوینگے +

دوم۔ بعض عمدہ داران رہا جسے آباد کی طرح قوم جو بننے کی ہے

ایک شخص جوان مزاج دنیا سے بیخبر اور فحاشی کلمات سے بے وقوف و دہشتہ پیتہ کی مجلس میں تفریاد چہرے سے کہا کہ آغا صاحب تم لو آئیں ملک بباد کو تھکا زیادہ سہوا یا تھکا میں جواب دیا کہ جسے اس امر کی کمال اہمیت ہے کہ میں تھکا زیادہ کیسی تعریف نہ کروں گا

اس طرح کے کل اشخاص اور دوسروں کیسے ایک گلہ ن دل (یعنی بظلم کے جیسا قانون توڑ دیتا ہوں کہ آئندہ میرے اقوال پر ایسے اعتراضات نہ کریں۔ واضح ہے کہ زمین ناظرین ہو کہ معاملات الواقعہ واقفانہ کے ہیں اور ہر ایک کی حالت اور کیفیت اور اقتضا جدا جدا۔ فرضاً اگر زندہ زندہ کو سلام کرنے اور زید سلام کا جواب دیکو تو میں یہ کہہ سکتا ہوں کہ زید بڑا مغرور اور پردماغ آدمی ہے۔ اور اگر کوئی جھوٹ بولو اور وعدہ خلافی کرے تو میں اسکو جھوٹا اور وعدہ خلاف کہوں گا۔ اور کوئی مرا نقصان کرے یا کر اوسے یا مجھے ایذا دیکو تو میں سمجھوں گا کہ وہ بڑا موذی اور بذات آدمی ہے۔ بعض اوقات ایسا ہوتا ہے کہ زید جو میرے ساتھ بہت اچھا رہتا ہے دوسرے لوگ اوسکی نکات کرتے ہیں اور ایسے مجال پرکھنا چاہتے کہ خبر مختل ہے صدق اور کذب اور العمدۃ علی الراوی اب میں یہ کہتا ہوں کہ عمدہ داران رہت جید راہیہ و قہات کا اتفاق مختلف اوقات اور مختلف بہات میں ہوا کہ ہدف نے بعض کی تعریف کی اور بعض کی مذمت۔ یا قضیہ برعکس ہوا یعنی اول میں تعریف کی اور پھر میں اوسکی مذمت کی۔ یا اول مذمت اور بعد تعریف کی۔ میں سننا ہے نواب محمد حسن النجفی صاحب نے نواز جگت سہارا جگت ثانی کی مجلس میں میرے کے ایک سالہ کو ایک بزرگ کا ہاتھ لیکر ہینڈ کیا (یعنی خست باطن سے) در حالیکہ اوسکو نظر فرماتے تھے۔ مولوی شفاق حسین المحاطب نواز قار الملک بہادر کے پاس دو چار بار بندہ عافیات کے واسطے گیا اور نونے بڑی تواضع سے پیش آیا اگرچہ میرے واسطے کچھ نکلنا۔ نواب حسن الملک بہادر بڑی طرار اور دنیا دار آدمی تھے۔ وہ جب مجھے دیکھا کرتے اکثر یہ شعر پڑھتے۔ "شدتہنی کہ گفت مشنوبانور و نداد ای بی نصیب گوشم دای ہنوزا لم" اور ہر وقت کہتے کہ آغا دوہے ہفتہ تشریف لائے حالانکہ اونہون نے ہی میرے واسطے کچھ نکلنا (شکر خدا)۔ لیکن یہ حال ہزاروں بار عنینت تھا اوسکو بہت سے لوگ جو سیکڑن درجہ ان اصحاب سے کمال و کاردانی و علم و عمدہ و منصب و شجاعت میں فروتر ہیں ان سے زیادہ بددماغ و متفرعن ہمارے نظر سے گزرتے اور گذرتے ہیں۔

مقابلہ بعض عمدہ داران و امرا کے نواب حسن الملک بہادر ہونہند شہار جو سعدی عالمہ الرحیمہ بن بہت صادق کہتے ہیں "اگر خطل خوری از دست خوشجوی بہ از شیرینی از

دست ترش آدمی مبر حاجت نزدیک تر شردی کہ از روی بدش فرسودہ گردی
یہ بھی تمام ہند میں مشہور ہو گیا ہے اور تمام حیدرآباد کو معلوم ہے کہ جب محسن الملک
روانہ ہوتے تھے حیدرآباد کی پیشکش پر کیا مجمع اور غوغا ہوتا۔ میں نہیں کہتا ہوں کہ سیکر
آدمی جو اس وقت موجود تھے سب محسن الملک کی مشابہت کیواسطے آئے تھے بلکہ اگر اوہیں
سے فیصد دس آدمی بھی واسطے ملاحظہ کے آئے ہوں جب بھی عنایت ہے کیونکہ کوئی ایسے
عالیشان کو حیدرآباد میں یہ کیفیت مستہ نہیں ہوے یہ جا ہی آنگہ غیر ملکی اور سب
حیدرآباد اور حیدرآبادیوں کے دشمن کو ہوے۔ اب اس کلمہ کو خیال فرمائی کہ میں
جو لوگوں کی محبت یا خدمت کی وہ کس بنا پر تھی۔ اگر ہم یقین کریں اور ابدا کہ نہ شک
نہو کہ مہفلٹ کے کل مضامین نسبت نواب فتح نواز جٹ بھٹی تھے اور یا جو اس
عرصہ دراز میں وفار الملک اور محسن الملک کے حق میں زبان زد خلق تھا بدون خلاف
دکڑتیا تا ہم میں ایسے حال میں ہوں اور میرے مثال ایسے شخص کی ہے جو گلستان میں
سعدی نے لکھا ہے کہ بظاہر شعیب بنی بنیہم و در پائش عنب نیندا نم + یہ رہا امیر
خانگی اور شخصی ہیں کہہ امور ریاستی و خدمت حکومت سے تعلق نہیں رکھتے ہیں۔
یعنی میں نہ سرکاری عمدہ دار ملازم تھا کہ عزل و نصب تبدیل و تعلق وغیرہ میں ان عمدہ
داران سے مجھے تعلق و سروکار ہوا و نہ ریاست میں جاگیر دار و زمیندار تھا کہ جاگیر و زمین
کی نسبت پیر حق تلفی یا نقصان ہوا ہو پھر کس طرح مجھے تجویبی معلوم ہو کہ اصالت
اور نجابت و بدینتی و حشمت باطن ان نواب صاحبوں کی کیسی ہے۔ بدین لحاظ
شرط انسانیت نہیں ہے ہم بدون یقین مطلق کے کسی کو کہہ کہ میں سکیونکہ جو کہہ ہم
سنائے وہ عموم عمدہ داران سرکاری کی نسبت ہی سنا جاتا ہے۔ اسکا علاوہ
کل یا ستمائے اہل اسلام اور خصوص حیدرآباد میں جہاں دکن ہزار عمدہ دار ہیں مگر نہیں
کہ انہیں سے دس آدمی بھی شعیب بے نفس و بے عرض ننگ حلال نظر آئیں جن سے ذرا
خلق درہت و آسائش رعیت و آبادی و سرسبزی ملک ہو۔ پس میرے حق کوئی ایسا
خیال نہ کرے کہ میں کسی شخص کو اعلیٰ ہو یا ادنیٰ دولوں کی تعریف یا خدمت میں حد سے
تجاوز کرتا ہوں اور اطاعت و تفریط عمل میں لانا ہوں اور انشا اللہ تعالیٰ
ایسا کہی نہ کرونگا +

سیوم راتے دینا اور مملکت میں

چار بیخ مینے ہمیں گزرے کہ میں نے ایک سال لکھا تھا جو اب ایک مرد نامعلوم کے
 یہ شخص اگرچہ بڑا نامعلوم اور فضول اور دنیا سے بیخبر محض ہے چونکہ امور مملکت میں
 رشوت اور سفارش یا لطف و مدارات باہمی سے کام نکلتا ہے اس سے اس پر یہ
 سو قوت و قدر محاسبی میں منتظم کی خدمت پر مامور ہے۔ اس نے منہ پر انکب پوشی
 کی کہ ”رمز مملکت خویش خسروان دانند۔ گدای گوشہ نشین تو حافظا محرومش“
 اس پر مدافعت اور بحث کو جو امور مملکت میں تہی اپنی نظر میں اس نے نازیبا پایا
 اور یہ لکھا کہ خلاف مصلحت قوم ہے اور ملک کیلئے کبھی مفید نہیں بلکہ مضر ہے۔
 اگر گدایان گوشہ نشین کو امور مملکت میں بحث کرنا نازیبا ہے مصلحت واسطے کہ یہ گروہ
 گدایان گوشہ نشین ہیں تو ہم دیکھتے ہیں کہ اکثر گدایان گوشہ نشین امور مملکت میں
 بحث کرتے تھے اور سلاطین عظیم الشان ان کے اقوال و نصائح و ہدایات پر عمل کرتے تھے۔
 سعدی دامت اللہ علیہ بیان فرماتے ہیں ”یکی ارملوگ ب کہ ظلم و تعدی معروف بود اتفاقاً
 زیارت کردہ بود نماز کرد و بدعا حاجت خورست آنکہ گفت از آنجا کہ عمت درویش
 است و صدق معاہدہ ایشان ہمیتی ہمراہ من کنیید کہ از دشمن صحت نڈنشا کم۔
 گفتش کہ بر رعیت ضیف رحمت کن یا از دشمن قوی زحمت بینی“۔ لیکن وہ
 لوگ جو عقل و علم سے متراہین ایسا سمجھتے ہیں کہ امور مملکت میں رکا دینا اور کسی بادشاہ
 با وزیر نصیحت کرنا دخل دینا ہے یہ اونکی بے گہمی اور خلاف فہمی کے سبب ہے۔ بخوبی
 جانا چاہئے کہ رکا دہندہ اور نصیحت کنندہ پر ابداً اعتراض نہیں ہے اس لئے کہ وہ بیچارہ فضول
 ہے۔ بر رسولان بلاغ باشد و بس۔ پس میں بھی خواہ گدای گوشہ نشین ہوں
 یا اور کچھ سچے دینا بہو کے ملک و قوم کے باب میں لیتے پر فرض جانتا ہوں اور اپنے رائے کا
 مختار ہوں اور کسی سے خوف نہیں کرتا ہوں۔ حکماً ہمیں کہتا ہوں کہ میرے رائے پر
 بالقرور عمل کرنا چاہئے بلکہ میں کہتا ہوں کہ اس لئے لیا خاست کہ بزرگان فرماتے ہیں
 کہ ”مرد باید بگرداند رگو“۔ کہ بنیشتہ است پند بردیوار۔ اگر میرے رائے یا قص پسند
 آوے تو عمل فرمایا جاوے کیونکہ فایده مند ہوں تو مضر ہی نہیں ہے۔ لیکن خواہ کوی میرے

سفر عوی کو قبول کرنے کا خواہ کرے اس میں شک نہیں ہے کہ اس بابت میں اس وقت جو کچھ
 خیرات و تبدلات ہو رہے ہیں یا ہونے والے ہیں گویا بالکل افض میں مگر اس گدای گوشتہ
 نشین کی ہدایت و اراد پر مبنی ہیں۔ اس اظہار سے بندہ کی غرض حصولِ خیر و مباحات
 نہیں ہے اور نہ مجھے کچھ اس اپنے سعی اور ترقی کی مزدوری اور حق طلب کرنا منظور ہے
 بلکہ میں فقط یہ کہتا ہوں کہ خواہ میرے اراد پر مبنی ہو خواہ دوسرے کے اراد پر عرضِ رفا
 خلق اللہ اور ہمدردی سے ہے۔ مان اگر اس جزو ضعیف کی کوشش اور اراد پر عمل ہوتا ہے
 تو میں اپنے خدا و وحدہ لا شریک کا شکر گزار اور منت کش ہوں کہ اوستے میرے سوا اور
 حمد کا نتیجہ اور تائید پیدا کی۔ لیکن جبکہ اسے بریہ تغیرات ہو رہے ہیں یعنی لجنہ سٹیٹ
 کونسل قرار دی جا رہی ہے۔ یا دوسرا کوئی کام کیا جا رہا ہے سب سے سب ناقص
 اور ناکام ہے بندہ ہی اس میں مختصر عرض کرتا ہے +

چہارم - لجنہ سٹیٹ کونسل

قبل اسکے کہ میں اس کا مطلب بیان کروں اور رای ظاہر کروں مناسب معلوم ہوتا ہے کہ ایک
 جگہ معترضہ کو بیان کروں کہ وہ بھی اس جگہ میں عالی الذلف نہیں ہے۔ جب میں اس مطلب کی
 سرخی کو لکھ کر اندیشہ میں تھا کہ کس طرح عنوان لکھوں یکا یک ایک شخص میرے پاس آیا۔
 اور اسے کہا کہ مولوی علی رضا خان صاحب کی موتی مسجد میں لای گئے ہے کیا تم تشییع جنازہ
 نہیں کرتے۔ فوراً میں اور شکر قبرستان کے طرف روانہ ہوا۔ وہاں میں دیکھا کہ ایک طرف
 ہزار دو ہزار کے قریب فقیر ہیں مرد اور عورت بڑا و پیر اور ایک طرف تیس تیس دکانوں کے درجہ
 اول ہیں۔ ایک جانب تیس چالیس ہزار سی عظیمہ حملہ سرکاری و دفنی و قاری و پیش امام و
 مؤذن۔ ایک جانب اشخاص بازاری جیسا کہ پہول پان والے حجام قصاب رنگرز وغیرہ وغیرہ
 کھڑے ہیں رفتہ رفتہ بعض عمدہ دارانِ عالیشان نظام ہیٹ کبھی جمع ہوئے۔ تو اسی قدر
 جگت و تازاب اعظم یا رنگت و تازاب عادیات و محمدین خان و سید افضل حسین صاحب
 حجان مائیکورٹ و انور خان تعلقدار صرف خاص و ممتاز خان صدر محاسب بن وغیرہ وغیرہ۔
 انرض بہرے کے سب بحق جوق چار پانچ آدمی ایک ایک جگہ کھڑے تھے اور ایک مطلقاً غایب
 تھا کہ اس وقت سے امرایہ القاریع و ماہ بالاختلاف یہ تھا کہ موتی مسجد سے صندھ

میں آئی تھی - مولوی نسیم الدین صاحب کی رائے ہے کہ مردہ کو صندوق سے نکال لینا مناسب نہیں ہے اور مولوی چشم الدین کی رائے یہ ہے کہ مردہ کو صندوق سے نہ نکالا جاوے - غرض یہ تنازع تین سو آدمیان کے مجمع میں فیصل طلب تھا جس میں ہر ایک مختلف الدنہ اور مختلف المقام اور مختلف پینہ تھا اور ہر ایک کی ایک رائے تھی اور رائے کے ساتھ دلائل اور لحاظات بھی مد نظر تھے - اسکے ساتھی اور ایک بحث ہوئی - وہ یہ کہ اگر لوگ نماز میت میں نہ شرکت ہوئے ہوں تو تجھ پر نماز جائز ہے یا نہیں بالآخر ایک شخص جو شافعی المذہب تھا اوس نے نماز ادا کی +

اب مردہ کو اڑھا کر قبر کے نزدیک لایا گیا اور پہلی بحث میں بہر عمل مجاہدانہ شروع ہوا - ایک صاحب نے کہا کہ من لثبہ یقوم فنومنہ - مردہ سہمان کو صندوق میں رکھنا اور دفن کرنا تشبیہ قوم نصا سے ہوتا ہے - ایک صاحب نے کہا اور فرمایا اور ایک صاحب نے کہا - اور مزید برآں صندوق میں ایک عیب یہ بھی تھا کہ صندوق انگریزی وضع کا تھا یعنی اوپر کا حصہ جوڑا تھا قبر میں نہیں جاتا تھا - ہر حال صندوق کے ساتھ مردہ دفن کر دیا گیا - لیکن بحث ہمز باقی ہے جبکہ اس مقام پر کل اعلیٰ عمدہ دلداران اور حجان مایکورٹ اور وکلا سے درجہ اول حاضر اور مشورت میں مشغول تھے تو میں نے ایک فضولٹا اور ریسبل مزاح پوچھا کہ جب اس عالیشان جامعے نے ایک ادنیٰ امر کا فیصلہ نہیں کیا تو لیجس لیٹور کونسل میں کس طرح ایک سب کے امور کا فیصلہ ہوا کریگا - بالآخر ایک وکیل صاحب کے رائے (یہ کہ صندوق کا ایک تختہ نکالا جاوے اور ایک گوشہ کھول دیا جاوے) قطعی ہو گئی اور لوگ روانہ ہو گئے لیکن اب تک مجھے معلوم نہیں ہے کہ اوس فیصلہ پر عمل ہوا یا نہیں - ہفت خیال میں گذرا کہ اول زمانہ میں جب کے ایسے اعلیٰ درجہ کے عالم و فاضل و کامل و قانون دان تھے ایسے تنازع امور کا فیصلہ کس طور ہوتا تھا اور علی ہذا القیاس زمانہ اکبر بادشاہ میں جہاں صرف ایک شخص تھا ابو الفضل جو کس قدر علم تمدن سے واقف تھا اور آج کے موجودہ علماء تمدن سے کہی مقابلہ نہیں کر سکتا تھا - کس طرح سلطنت چلتی تھی تعجب کی جگہ ہے - خیر بندہ تو اس گروہ سے خارج تھا

تھا کہتا ہوں کہ جب ہر ایک شخص باس اسلام پہنچا ہوگا اور بطا ہر دعویٰ سلام کرتے ہوگا یہ امر سمجھ میں نہیں آتا کہ مسلمان کو صندوق کے ساتھ دفن کرنا کس قدر بیعت ہے۔ یہ امر مستحکم ہے کہ امت مرحومہ کی مشاورت اور اجماع میں حواہ نخواہ اختلاف ہوتا ہے اور اختلاف کا نتیجہ برابر ہوتا ہے بلکہ کبھی اچھا نہیں ہوتا +

ادیم برس مطلب

خیال کرنا چاہئے کہ ہشتالی تیس برس میں مذاکرہ خلافت کے تیرہ سو برس گذری ہیں اور ان دوران و عرب و چین و ہندوستان و افغانستان و ترکی و مصر وغیرہم ملک سیکڑوں خاندان اور ہزاروں بادشاہ سلطنت اور ملکہزائی کی اور کئی ملک متعین ہوئے جن کی روش و دشمنی سے بہتر نہیں تھی اب ایک تہوڑے عرصہ سے اکثروں کا رعبت ہے کہ روش کبک سیکھیں اور ہر چند کہ بظاہر میں نسبتہ بقوم کر دیتے ہیں اور ممکن ہے کہ ایک ہی دن میں تیس چالیس سال کے ایسے عامل اور رفیق علیا کو بدلتی دیکھیں اور توپی اور کوٹ اور انگریزی تیلون پہنکر حوث موہنے سے لگا کر سرکون برہرینا مگر ایک ادنیٰ عادت بنک کو اخذ کرنا سیکڑوں برس میں بھی ممکن نہیں ہے۔

ہمارے شاہ کجگلاہنے کے بار مالک یورپ کی سیر کی اور لاکھوں روپیہ مال ظنون اللہ کو برباد کیا اور سیکڑوں ہزاروں ایرانی فرانس اور دوسرے مالک یورپ میں جا کر زبان فرسادی وغیرہ سیکھ اور علی ہذا القیاس سلطان روم و ترکان و ازہمہ بالائے مسلمانان ہند طوطا و کرگا اب انگریزی علوم سیکھ کر انگلستان کو جاتے ہیں اور برسوں بھر کر لے لے۔ ہم اے یا با شرکاف لا وغیرہ بنکر واپس آتے ہیں کوئے ماکورٹ الہ آباد کے حج ہوتا ہے اور کوئی کلکتہ ماکورٹ کا حج بنتا ہے اور انراہیل قبر بچا کوئل گورنٹ ہوتا ہے اور کوئی سرخان سی۔ سی۔ ای۔ ای ہوتا ہے کوئی شمس العلماء اور کوئے پروفیسر ہوتا ہے کوئی دہلی کلکتہ علی ہذا القیاس اور سے زیادہ بعض یستون کے روشا و امر اللڈن اور پارس اور کیا جانے کہاں کہاں جاتے ہیں۔ لیکن بالآخر کیا کل شیخی بوجع الی اٹھلہ۔ جندہ ذلیل کی رسا ناقص یہ ہے کہ ایران کی ایک عام نقل (تمثال و ضرب للثل) ”یا مرد شو یا نیم مرد یا ہیکل پہول“ اس سے مراد یہ ہے کہ ”یا زاغ ہش یا بکل یک شو“ مفید بین بین الامین رہنا

بالکل بے معنی بات ہے۔ اب میں حیدرآباد کے مشین اسٹریٹس کمیٹی کے رپورٹ کی خدمت عرض کرتا ہوں کہ مثلاً فی خالص رہنے چاہئے یا انگریزی خالص اس واسطے کہ میگزین بالکل توجیح ہے۔

اب یہ عرض کیا ہے صرف یہ کہ اگر دوسرے اقوام کی وضع تمدن کو اخذ کرنا منظور ہو تو رہایت کے دوام و وقام کے واسطے ایسا اصول ابتدائی ضروری ہے جسکو انگریزی میں کانسٹیٹوشن کہتے ہیں۔ یہ امر مدت دراز سے رائے ناقص میں ہے کہ ہر ایک رسالہ میں کچھ کچھ مختصر بیان کر دیا ہوں۔ اس اصول کا پہلا باب اور حرف اول کیا ہے یہ ہے کہ پادشاہ اور وزیر اور اعلیٰ و ادنیٰ عدلہ آرون کے اقتدا ایات محمد و دہون اور مقور کرد سے جا دیں۔ اور یہ کہ

مبداً اصول باہند و مقدر رہیں +

But, unfortunately, the necessary and essential basis of Constitutional Government is entirely wanting in Hyderabad.

ان فقرہ دو دکن بجٹ ۱۹ جنوری درج است و سبہ مفضلہ نوشتہ بودم و لی ترجمہ لکھتہ بعد نوشتہ خواہد شد در انجی سردار دلیر ملک بر حلاف این است و بندہ ثابت و ظاہر خواہم کرد کہ بدون این تاقیامت رہیت حیدرآباد و بیج رہیتی از اہل اسلام ریاست نخواہد شد +

شرعی نیز در باب تعلیم جبری بود ولی چون در آن باب ہم رسالہ جدا نوشتہ ام مرتب ندیم درین رسالہ ہم درج کنم +

در ترجمہ این رسالہ اگر خطائی در املا و عبارت رفتہ شد بندہ جاہدہ سنتیم فقط

مہرزاد احمد

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ جریمہ دیرانہ لیا جائے گا۔

